



زنان و مردان تحت ستم سراسر جهان متحد شوید!

Movement of Afghanistan Oppressed Women (MAOW)

فرياد نشریه جنبش زنان تحت ستم افغانستان

www.faryadpage.blogfa.com

faryadpage@gmail.com

۲۷ سرطان ۱۳۹۰

شماره دوم

الشعب يريد اسقاط النظام

PEOPLE WANT FALL OF THE SYSTEM

مردم سقوط نظام را می خواهند!



اسپانيا

انگليس

فرانس

يونان

ايران

افغانستان



مصر

تونس

كاليفورنيا

ايطاليا

رومانيا

عناوين اين شماره:

صفحه

شماره

۱. بلاتفرم مبارزاتی جنبش زنان تحت ستم افغانستان
۲. مختصری دربارهٔ اوژن بوتیه
۳. سرود انترناسیونال ضرورت امروز خلقهای تحت ستم جهان
۴. سرود انترناسیونال
۵. به خلقهای خاورمیانه و شمال آفریقا، دموکراسی ما دموکراسی آنها
۶. پیام خاص جنبش زنان تحت ستم افغانستان به زنان تحت ستم خاورمیانه و شمال آفریقا
۷. برای مبارزه با تجاوز امپریالیستی امپریالیسم را از اساس مورد هدف قرار دهید!
۸. خروج نیروهای نظامی امپریالیستها از افغانستان به معنای قطع سلطه امپریالیسم نیست!
۹. مفهوم اساسی دو روز بزرگ و تاریخی طبقه کارگر (هشتم مارچ و اول می)
۱۰. بیاد مینا حق شناس با نگاهی بر شعر و احساسات این زن مبارز و انقلابی
۱۱. هیزل دیکنز، خواننده زنان کارگر امریکا!
۱۲. در تأیید موضعگیری تلویحی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان مبنی بر عدم شناخت، ارتباط و حمایت این حزب از جنبش زنان تحت ستم افغانستان - فرياد
۱۳. هشتم مارچ درسی برای همه خلقها (اعلامیه منتشر شده در هشتم مارچ)
۱۴. به یاد نادیا شعری از مینا حق شناس
۱۵. من یک زنم



پلاتفرم

جنبش زنان تحت ستم افغانستان

زنان و مردان تحت ستم سراسر جهان متحد شوید!

هر جا که ستم هست، مقاومت هم هست!

اکنون که قدرتهای امپریالیستی جهان بار دیگر برای غارت و تقسیم دیگر بار سرزمینها مشغول لشکرکشی های تجاوزگرانه خویش هستند و خلقهای بسیاری را بعضا بطور مستقیم و بعضی دیگر را غیر مستقیم بیرحمانه مورد هدف قرار میدهند و به این گونه، ستمها و ستمها می آفرینند، مقاومت و مبارزه نیز ضرورتی اجتناب ناپذیر میگردد.

لذا بر پایه همین تجاوزات امپریالیستی و ستمهای ناشی از آن است که در جهان حرکت های اعتراضی، جنبش های مردمی و احزاب و سازمانهای خلقی پا به عرصه وجود گذاشته اند و اکنون و در آینده نیز میگذارند و تا زمانیکه این روند غارتگری در جهان وجود داشته باشد، جریانات مقاومت نیز یکی پی دیگری از هر گوشه و کناری سر بیرون میاورند و روز بروز این جریانات بیشتر و بیشتر تقویت میگرددند.

بر اساس ماهیت همین نظام سود و سرمایه حاکم بر جهان آنهم از نوع امپریالیستی اش، امروزه در هیچ کجای این جهان نمیتوان جایی را سراغ گرفت که ستمی در آن نباشد. لذا مقاومت و مبارزه نیز در همه جای این جهان وجود دارد. اما تنها چیزی که وجود ندارد رشد متوازن مقاومت و مبارزه است. جایی که ستم بیشتر است، مقاومت بیشتر و جایی که ستم کمتر است، مقاومت هم کمتر دیده میشود.

افغانستان یکی از نقاطی است که بیشترین ستم و فشار تجاوزات امپریالیستی و ارتجاع تا بحال بر خلقهایش وارد شده است و از اینرو بیشترین مقاومت را مردم و خلقهای افغانستان چه در مقابل استعمار پیر انگلیس و چه در مقابل سوسیال امپریالیسم شوروی افتخارانه انجام داده اند و هم اینک هم در مقابل متجاوزین کنونی به سرکردگی امپریالیسم امریکا و نوکران دست نشانده شان و دیگر نیروهای سیاه مزدورشان انجام میدهند. خلقهای افغانستان اعم از زنان و مردان، پیر و جوان، همه و همه، در طی قرون و اعصار آزادی و سربلندی خویش را بارها و بارها به اثبات رسانده اند.

مقاومت و مبارزه خلقهای کشور ما افغانستان در طی این طولانی زمان ستم و فشار به اشکال گوناگونی انجام شده است. از قیامهای مردمی گرفته تا به نبرد مسلحانه، از مهاجرت و آوارگی گرفته تا عودت و برگشت داوطلبانه به وطن و از شور و شغف سازندگی گرفته تا به تحریم انتخابات و نرفتن به پای صندوق های رأی همه و همه جلوه ها و صورتهایی از اشکال گوناگون مقاومت در مقابل ظلم بجای تسلیم در برابر آن بوده که با از خود گذشتن ها و قربانی دادن های بسیار توسط زنان سلحشور و مردان قهرمان سرزمین ما تا به اینک انجام شده است. و بعد از این نیز خلقهای ما تا رسیدن به آزادی، قهرمانانه مقاومت و مبارزه خویش را ادامه میدهند.

جنبش زنان تحت ستم افغانستان - فریاد (Movement of Afghanistan Oppressed Women - MAOW) نیز یکی از جلوه های مقاومت و مبارزه خلقهای افغانستان است. این جنبش با نفرت از تجاوزگری ها، نابرابری ها و ستم های موجود و با اعتقاد به پیوستگی و اتحاد همه زحمتکشان (زنان و مردان تحت ستم) جهان به مبارزه انقلابی در مقابل همه ستم ها میپردازد و همین جمله هر جا که ستم هست، مقاومت هم هست! بروشنی ضرورت موجودیت و حقانیت مبارزه جنبش را بیان میکند.

از نظر تشکیلاتی جنبش زنان تحت ستم افغانستان تشکلی است که در داخل افغانستان در جهت بسیج و سازماندهی زنان بر محور مبارزه ملی و دموکراتیک پیکار می نماید. این جنبش به علت موجودیت نیروها و دسته جات مسلح ارتجاعی و موجودیت نیروهای امپریالیستی در کشور در حال مبارزه مخفی میباشد. جنبش زنان تحت ستم افغانستان بر این باور است که در افغانستان، کشوری که در اشغال چندین قدرت امپریالیستی و حاکمیت نیروهای ارتجاعی قرار دارد. زنان محروم ترین، مظلوم ترین و تحت ستم ترین بخش جامعه میباشند. زنان به این علت تحت ستم ترین بخش جامعه هستند که در تحت فشارهای مضاعف قرار دارند.



این فشارها از یک جانب از اثر فرهنگ ارتجاعی مردسالارانه حاکم (جنسیتی) بر آنها وارد میشود و از جانب دیگر از موجودیت طبقه حاکمه غارتگر - تجاوز امپریالیستها و وابستگان ارتجاعی آنها - (طبقاتی - ملیتی) بوجود آمده اند.

البته این به معنای تحت ستم نبودن مردان نیست، زیرا اکثریت جامعه را (اعم از زنان و مردان) طبقات زحمتکش تشکیل میدهد و بر این اساس مردان این طبقات زحمتکش نیز در تحت ستمهای بسیاری قرار دارند که از موجودیت نظام طبقاتی خصوصا سرمایه داری امپریالیستی سرچشمه گرفته است.

اما این حقیقت را هم نباید از نظر دور داشت که در رابطه با زنان وضعیت اسفبارتر است. زیرا فرهنگ ارتجاعی حاکم زن را جنس دوم معرفی میکند که این خود از لحاظ جنسیتی توهین و ستم بزرگی به زنان است، این توهین و ستم از آنجهت بر زنان صورت میگیرد که حاکمیت ارتجاعی با تزریق فرهنگ ارتجاعی مردسالارانه خویش میخواهد زن را مطیع، فرمانبردار و کاملا در تسلط خود داشته باشد. تا نیمی از جامعه را توسط نیم دیگر آن در بند و به این صورت دوام استبدادی خودش را تضمین کرده باشد.

حاکمیت ارتجاعی مردسالارانه مبلغین خودش را در جامعه میپرواند و آنها را به اشکال گوناگونی تحت حمایت قرار میدهد. و آنها نیز متقابلا برای تداوم بخشیدن به این حمایت ها در راه حفظ حاکمیت ارتجاعی مردسالارانه میکوشند. این دور و تسلسل روز بروز بر میزان ستمها و فشارها می افزاید و تا آنجا ادامه میابد که انقلاب در رسد و به عمر ننگینش پایان دهد.

در جهان کنونی ستمها بسیارند. این ستمها چه طبقاتی، چه ملیتی و چه جنسیتی باشند و یا به دیگر اشکال و مظاهر خود جلوه کنند، فرقی نمیکند. زیرا به زعم ما ستم، ستم هست در هر کجا و در هر شکلش که عملی شود. و در جغرافیائی که ما زندگی میکنیم نیز ستم های بسیاری بطور آشکارا وجود دارند. اما، ستم طبقاتی - ملیتی و ستم جنسیتی دو شکل عمده آن میباشد. این اوضاع و احوال کنونی ستمگرانه حاکم همانطوریکه قبلا ذکر آن رفت نتیجه تجاوزات امپریالیستی و حاکمیت ظالمانه ارتجاعی است.

لذا **جنبش زنان تحت ستم افغانستان** وظیفه تخطی ناپذیر خویش میداند که برای نابودی این عمده ستم طبقاتی - ملیتی و جنسیتی ابتدا برای طرد متجاوزین از کشور و سرنگونی ارتجاع حاکم و همزمان با آن برای مبارزه با فرهنگ ضد خلقی بورژوائی - فئودالی از تمامی توان خویش استفاده نماید.

اما، این پایان کار نیست. زیرا جنبش زنان تحت ستم افغانستان (اعم از زنان و مردان تحت ستم) به این باور است که ستم در مجموع، از میان نخواهد رفت تا اینکه نظام طبقاتی از میان برداشته نشود. با ستم مبارزه صورت نخواهد گرفت تا اینکه با فرهنگ طبقاتی سود و سرمایه حاکم در جهان نیز مقابله صورت نگیرد.

و به این هدف نتوان رسید تا تشکیلات انقلابی مقاومت و مبارزه در جای جایی که ستم وجود دارد ایجاد نگردند و در مقابل ستم قد علم نکنند. و این ضرورتیست که چه در سطح ملی، منطقه ای و یا بین المللی باید به آن پاسخ گفته شود. فرهنگ تشکل پذیری و تشکل یابی در جهت رهائی خلقها گسترش داده شود و در مقابل، فرهنگ ضد خلقی امپریالیستی و ارتجاعی کنونی در همه اشکالش مورد حمله و سرکوب قرار داده شود.

و متأسفانه که نسبت به میزان موجودیت ستم در کشور ما، بسیار کم هستند تشکیلاتی که برای رهائی زنان کار و پیکار کنند و انعکاس دهنده دردها و رنجهای آنان باشند. تشکیلاتی که در مقابله با موجودیت ستم، در همه جایی که ستم هست به کمک زنان بشتابند و سعی نمایند تا به آنها آگاهی بدهند و به سازماندهی آنان پردازند و به اینطریق به مقابله با ستم برخیزند و به ضرورت مبارزه پاسخ گویند.

لذا درک همین ضرورت و کمبود بود که ما جمعی از زنان و مردان تحت ستم افغانستان را واداشت که حرکت خود را تحت نام **جنبش زنان تحت ستم افغانستان** آغاز کنیم تا در پهلوی دیگر جریانات مترقی درد زنان را فریاد کرده و برای سازماندهی آنها در راه مبارزه برای رهائی، همرمز تشکیلات خلقی کشور خود در سطح ملی و همراه و همرمز تشکیلات خلقی دیگر کشورها در سطح جهانی باشیم.

از نظر ما بزرگترین افتخار دوران ما اینست که جریانات و نیروهای مترقی در سراسر دنیا تا به حال برای مبارزه با غارتگران، ستمگران و مرتجعان بهر نحو ممکن موجودیت خویش را در تحت سخت ترین شرایط و حالات، حفظ و برای رشد و گسترش خویش بطور خستگی ناپذیر کوشیده اند و امیدواریم که این تلاشها تا آنجا ادامه یابند که مقاومت در میان تمام خلقهای جهان همه گیر شود و تبدیل به محرکه انقلاب جهانی گردد و از همینروست که جنبش ما یعنی **جنبش زنان تحت ستم افغانستان** مبارزه انقلابی خویش را با شعار **زنان و مردان تحت ستم سراسر جهان متحد شوید!** آغاز کرده است.



ما برای روشنی انداختن روی حرکت مبارزاتی مان اصول ذیل را بعنوان بخشی از اهداف مبارزاتی خویش برای خلقهای کشور خود و خلقهای دیگر بخشهای جهان تقدیم و اعلام میداریم:

۱. مبارزه با هرگونه حرکت امپریالیستی و اشغالگرانه در سطح جهان
۲. مبارزه جهت اخراج نیروهای اشغالگر از کشورمان
۳. مبارزه جهت سرنگونی دولت دست نشانده کنونی
۴. برقراری دولت دموکراتیک نوین
۵. تأمین حقوق و آزادیهای دموکراتیک
۶. جدائی دین از دولت
۷. مبارزه علیه تبعیض
۸. برقراری حقوق برابر بین مردان و زنان، تساوی زن و مرد در تمام عرصه های اقتصادی اجتماعی
۹. لغو هر گونه قانونی که به نابرابری اقتصادی و اجتماعی زنان و مردان منجر شود
۱۰. ممنوعیت حجاب اجباری
۱۱. ممنوعیت ازدواج اجباری
۱۲. برقراری شراکت مساوی اموال زوجین، زندگی مشترک زوجین بمعنی واقعی اش در تمام عرصه های اقتصادی و اجتماعی
۱۳. ایجاد سیستم حمایتی ویژه زنان، حمایت های ویژه دوران بارداری، حمایت های ویژه بارداری های ناخواسته و غیره
۱۴. مبارزه ریشه ای برای مقابله با موضوعاتی که زنان را به فحشاء و تن فروشی کشاند. مجازاتهای سنگین برای کسانی که در صدد تجارت سکس به سوء استفاده از زنان و کودکان اقدام نمایند.
۱۵. مقابله شدید با هرگونه مزاحمت به زنان
۱۶. مبارزه و مقابله شدید با هرگونه تجاوز به حقوق زنان، فرقی نمیکند که متجاوز کی باشد، پدر، برادر، شوهر، پسر و یا هرکس دیگر
۱۷. ترویج فرهنگ مرفعی و پیشرو و تضعیف اندیشه های کهنه و ارتجاعی مردسالارانه در جهت محو کامل آنها از عرصه زندگی اجتماعی

۱۸. بازنگری جدی کتابهای درسی و دیگر منابع تعلیمی و تحصیلی کشور بمنظور حذف کامل محتوای مردسالارانه آنها

۱۹. حذف کلیه موضوعات مردسالارانه از برنامه های رسانه ها

۲۰. مرزبندی قاطعانه با هرگونه گرایشات فمینیستی که برای رهائی زنان بجای مبارزه با نظام طبقاتی خصوصا سرمایه داری امپریالیستی فعلی، فرهنگ و اندیشه های مردستیز را برای رهائی زنان تحت ستم جهان پیشکش میکنند. و در واقع با ایجاد روحیه مردستیزی در میان زنان، شکاف عمیقی را در بین طبقات زحمتکش (زنان و مردان تحت ستم) جهان ایجاد مینمایند و به اینطریق جهت مبارزه را از مسیر اصولی آن به مسیری غیر اصولی هدایت میکنند.

۲۱. حمایت های ویژه از خلق آثار هنری زنان

۲۲. و در پایان اگر کوتاه بگوئیم: مبارزه علیه هرگونه

فشار و ستم طبقاتی، ملیتی، جنسیتی و غیره

این پلاتفرم، اعلان مواضع ما در عرصه نبرد و مبارزه ما برای برقراری دولت دموکراتیک نوین است و دورنمای مبارزه ما نبرد علیه نظامی است که ستم در جهان میافزیند.

جنبش زنان تحت ستم افغانستان از تمام زنان و مردان تحت ستم دعوت بعمل میاورد تا برای رسیدن به اهداف مندرج در این پلاتفرم این جنبش را یاری نمایند.

جنبش زنان تحت ستم افغانستان که در راستای برقراری دولت دموکراتیک نوین مبارزه میکند خود را بخشی از جنبش انقلابی ضد امپریالیستی جهانی میداند و از اینرو با تمامی جنبش های مرفعی کشور و جهان هم‌رزم و همکار می باشد.

ما، برای تغییر جهان، تغییر در جهت رفع ستم و استثمار، تغییر در جهت حذف کلیه قوه های ارتجاعی از جامعه انسانی کار و پیکار می نمائیم. و در پایان، این پلاتفرم مبارزاتی خویش را با شعار محوری:

زنان و مردان تحت ستم سراسر جهان متحد شوید!

به پایان میبریم.

جنبش زنان تحت ستم افغانستان - فریاد

۱۴ قوس ۱۳۸۹

برابر با

۵ دسامبر ۲۰۱۰





اوژن پوتیه (کارگر نجار فرانسوی)

مختصری درباره اوژن پوتیه

اوژن پوتیه شاعری انقلابی بود که شعر انترناسیونال را در فردای شکست کمون پاریس بسال ۱۸۷۱ سرود. کمون پاریس نخستین تلاش طبقه کارگر برای کسب قدرت بحساب می‌آمد. حال این شعر به سرود کارگران آگاه در تمامی کشورها بدل گشته است.

«برخیز! ای داغ لعنت خورده...»

این شعر به تمامی زبانها - اعم از اروپائی و غیراروپائی - ترجمه شده است. وقتی دست سرنوشت، یک کارگر آگاه را به نقطه ای از جهان پرتاب میکند که او خود را در آنجا بیگانه، ناآشنا به زبان، بدون دوست، دور از کشور خود مییابد، او میتواند با ترنم آشنای «انترناسیونال» رفقا و دوستانش را پیدا کند.

کارگران همه کشورها، اثر رزمنده پیگیر و شاعر پرولتر را بتصویب رسانده و آنرا به شعر جهانی پرولتاریا بدل ساختند.

بهمین ترتیب کارگران همه کشورها اینک بر خاطره اوژن پوتیه ارج مینهند.

سراینده انترناسیونال نیز همه عمر را به مسکنت گذراند. او بتاريخ ۴ اکتبر ۱۸۱۶ در پاریس متولد شد. ۱۴ ساله بود که نخستین ترانه اش را سرود و بر آن عنوان «زنده باد آزادی!» نهاد. بسال ۱۸۴۸ او بمثابه یک جنگجو در سنگر نبرد عظیم کارگران علیه بورژوازی قرار داشت.»

پوتیه در خانواده ای فقیر تولد یافت و تمام عمر را در فقر گذراند. او نخست بعنوان کارگر بسته بند و سپس قالب ریز کارگاه، قوت لایموتش را تامین میکرد.

از سال ۱۸۴۰ به بعد، او به تمامی وقایع بزرگ در حیات فرانسه با شعر پاسخ گفت، آگاهی را در میان عقب ماندگان برانگیخت، کارگران را به اتحاد فراخواند و بورژوازی و حکومت بورژوائی فرانسه را بزیر شلاق کشاند.

در روزهای کمون کبیر پاریس (۱۸۷۱)، پوتیه به عضویت کمون انتخاب شد. از ۳۶۰۰ رای، ۳۳۵۲ رای نصیب وی گشت. او در فعالیتهای نخستین حکومت پرولتری یعنی کمون شرکت جست. سقوط کمون، پوتیه را مجبور کرد به انگلستان بگریزد و سپس به آمریکا برود. او شعر مشهور انترناسیونال را در ژوئن ۱۸۷۱، فردای شکست خونین ماه مه، سروده است.

کمون درهم شکسته شد اما انترناسیونال پوتیه، ایده های کمون را در سراسر جهان اشاعه داد و این ایده ها زنده تر از هر زمان دیگر گشته است.

بسال ۱۸۷۶، پوتیه در تبعید شعر «از کارگران آمریکا به کارگران فرانسه» را سرود. پوتیه در این شعر زندگی کارگران را زیر یوغ امپریالیسم، فقر، کار کمرشکن، استثمار و اعتماد استوار آنان به پیروزی فردا را تصویر کرده است.

فقط ۹ سال از کمون میگذشت که پوتیه به فرانسه بازگشت و به «حزب کارگران» پیوست. نخستین جلد دیوان وی بسال ۱۸۸۴ منتشر شد. جلد دوم تحت عنوان «ترانه های انقلابی» در سال ۱۸۸۷ بچاپ رسید.

شماری از ترانه های دیگر این کارگر شاعر بعد از مرگ وی منتشر گردید.

۸ نوامبر ۱۸۸۷، کارگران پاریس جسد اوژن پوتیه را به گورستان «پر لاشز»، محل دفن کمونارهای اعدامی، حمل کردند. پلیس با سبعیت به جمعیت حمله برد تا پرچم سرخ را بزور از دستشان خارج سازد. جمعیتی گسترده در مراسم تشییع جنازه شرکت جسته بود. از هر طرف فریاد «زنده باد پوتیه!» بگوش میرسید.

پوتیه در فقر مرد. اما از خود یادگاری بجای نهاد که ماندگارتر از هر اثر آفریده دست بشر است. پوتیه یکی از بزرگترین مروچین ترانه ساز بود. وقتیکه او نخستین ترانه اش را سرود، شمار کارگران سوسیالیست حداکثر چند ده نفر میشد. اینک دهها میلیون پرولتر با شعر تاریخی اوژن پوتیه آشنایند.



ضرورت امروز خلقهای تحت ستم جهان

از زمانیکه اوژن پوتیه این کارگر فرانسوی و شاعر انقلابی شعر انترناسیونال را سرود یکصد و چهل سال میگذرد. خلقهای جهان در طول این یکصد و چهل سال با الهام از این سرود به موفقیت های مبارزاتی فوق العاده وسیعی رسیدند و با شجاعت و دلیری در قسمتهای عمده ای از جهان برای مدت چند دهه پایه های نظامهای طبقاتی حاکم بر خود را فرو ریختاندند و خویش را از اسارت رهایی بخشیدند.

اما، تا در جهان نظام طبقاتی برقرار باشد. خلقها در یکطرف و دشمنان آنها در طرف دیگر قرار دارند. خلقها یعنی زحمتکشان یدی و فکری یعنی کل آنانیکه در پروسه تولید نقش دارند و دشمنان آنان یعنی کسانیکه در پروسه تولید نقشی نداشته لیکن به عنوان صاحبان سرمایه های کلان حداکثر سود و مفاد پروسه تولید را به غارت میبرند.

خلقهای جهان از آنجائیکه خود میافرینند و با کار و فعالیت خویش چرخ تکامل جهان را به پیش میرانند بعنوان نیروهای مفید یاد میشوند. و در طرف دیگر آنانیکه حاصل دسترنج خلقها را به غارت میبرند و خود هیچگونه سهمی در پیشبرد چرخ تولید نداشته که هیچ بلکه مانع رشد نیروهای مولده نیز میگردند به صفت نیروهای مضر یاد میگردند.

امروز همین نیروهای مضر بر جهان حکومت میکنند. و نیروهای مفید در تحت سلطه و ستم اینان قرار دارند. در جهان کنونی فقر، جنگ، آلودگی محیط زیست، شیوع و فراگیری انواع امراض کشنده و بسیاری مصائب دیگر حاصل این حاکمیت شوم است. نیروهای مضر یا بعبارت روشنتر امپریالیستها امروز اجراء کنندگان تمامی مظلومی هستند که بر توده های جهان اعمال میشوند. فرقی نمیکند که این ستمها در افغانستان بر خلقها صورت داده شود و یا اینکه در ایران بر خلقهای آن کشور و یا هم که در شمال آفریقا و یا جنوب آسیا.

خلقهای خاورمیانه و شمال آفریقا به پا خواستند، حاکمیتهای ارتجاعی و مزدور امپریالیستها را به مصاف طلبیدند. و در این مبارزه به پیروزیهایی هم دست یافته اند. اما از آنطرف امپریالیستها هم برای حفظ منافع و تداوم سلطه خویش در حال انجام اعمال فریبکارانه خویش هستند تا مبارزات خلقها را از مسیر اصلی اش منحرف سازند. لیکن در این صحنه داغ مبارزه تنها چیزی که میتواند خلقهای جهان را بر امپریالیستها و مرتجعین پیروز گرداند، خلق تشکیلات خلقی توسط خود خلقهاست. و برای تحقق این کار باید این شعار را علم کرد که: سرود انترناسیونال ضرورت امروز خلقهای تحت ستم جهان است.

سرود انترناسیونال

اوژن پوتیه

ترجمه: ابوالقاسم لاهوتی

بر خیز ای داغ لعنت خورده

دنیای فقر و بندگی

شوریده خاطر ما را برده

به جنگ مرگ و زندگی

باید از ریشه براندازیم

کهنه جهان جور و بند

و آنگه نوین جهانی سازیم

هیچ بودگان هر چیز گردند

روز قطعی جدال است

آخرین رزم ما

انترناسیونال است

نجات انسانها (۲)

بر ما نبخشند فتح و شادی

خدا، نه شه نه قهرمان

با دست خود گیریم آزادی

در پیکارهای بی امان

تا ظلم از عالم برویم

نعمت خود آریم به کف

دمیم آتش را و بکوییم

تا وقتیکه آهن گرم است

روز قطعی جدال است

آخرین رزم ما

انترناسیونال است

نجات انسانها (۲)

تنها ما توده جهانی

اردوی بیشمار کار

داریم حقوق جهانیانی

نه که خونخواران غدار

غرد وقتی رعد مرگ آور

بر رهنزان و دژخیمان

در این عالم بر ما سراسر

تابد خورشید نور افشان

روز قطعی جدال است

آخرین رزم ما

انترناسیونال است

نجات انسانها (۲)



دموکراسی ما – دموکراسی آنها

با تکیه و تأکید بر شعار:

الشعب يريد اسقاط النظام، مردم سقوط نظام را می خواهند!

دموکراسی آنها – دموکراسی ما

همانطور که گفتیم یکجائی و تجارب آنها برای به بند کشیدن خلقهاست و اتحاد و تجارب ما برای رهائی خلقها، پس دموکراسی آنها نیز دموکراسی است که برای به بند کشیدن خلقهای جهان بکار میرود و در نقطه مقابل آنها دموکراسی ما، دموکراسی خلقی، دموکراسی است که برای نجات خلقهای جهان برنامه ریزی شده است.

دموکراسی آنها دموکراسی بورژوائی و کهنه است که آزادی را برای بورژوازی تضمین میکند و حافظ منافع آن است. و اما دموکراسی ما دموکراسی خلقی و نوین است که متضمن آزادی برای تمامی خلقهای تحت ستم کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره است.

اینروزها امپریالیستها دموکراسی بورژوائی شان را بعنوان یکی از عمده ترین ابزارشان بسیار بکار میگیرند. آنان با استفاده از این حربه نیروهای مزدور خویش را در صفوف خلق جابجا مینمایند و میگویند: «... دموکراسی یعنی حکومت مردم و تمامی گروههای جامعه با افکار گوناگون حق دارند که در تعیین سرنوشت خویش و حاکمیت سهمیم باشند. این از پایه ای ترین اصول دموکراسی است. . .». امپریالیستها به اینطریق وقتیکه نیروهای سیاه و ارتجاعی را به نام مردم با دموکراسی بورژوائی شان برای به انحراف کشیدن مبارزات خلقها وارد عمل کردند خود نیز با انواع کمکها و حمایتهای اقتصادی، سیاسی و نظامی شان از پشت به حمایت شان میپردازند و به اینصورت کل جریان را به سمت و سوئی که منافع شان ایجاب میکند هدایت می نمایند.

این در دموکراسی بورژوائی آنان صحیح است. لیکن در دموکراسی نوین، در دموکراسی خلقی ما اینطور نیست که در ساختار قدرت همه گروهها، نظرها و باورها سهمیم باشند. بلکه به معنای اینست که ساختار قدرت خلقی باشد، خلقی به این مفهوم که بر ضد منافع امپریالیستها و مرتجعین و حافظ منافع خلق باشد. اگر قدرتی برداشته شد و بجای آن دیگری کاشته شد و آن دیگری نیز بدلیل سهمیم بودن گروههای قبلی و یا حتی بخشی از عناصر آنها در چنبره نظام حاکم باقی ماند چیز عبثی بیش نخواهد بود. زیرا انقلاب به معنی جابجایی افراد نیست، انقلاب یعنی شکستن و نابود کردن نظام کهنه و ایجاد یک نظام نو، نظامی که پاسخگوی نیاز جامعه باشد.

مردم سقوط نظام را میخواهند! آفرین بر آنان که این شعار را علم کردند. این شعار در یک جمله همه خواستهای خلقهای تحت ستم جهان را بخوبی منعکس میکند و اساسی ترین شعار خلقهای تحت ستم است؛ هر حرکت ما باید در راستای تحقق این شعار باشد!

سقوط نظام یعنی سقوط همه آن مظالم و ستم هائی که بر ما اعمال میشود. سقوط نظام یعنی باز شدن راه رشد نیروهای مولده و شکست کسانی که این روند رشد را با در دست گرفتن اهرم های قدرت سد کرده اند.

سقوط نظام یعنی کار برای همه، یعنی نان، یعنی مسکن یعنی امنیت برای همه و خلاصه سقوط نظام یعنی رهائی.

در این نوشته، ما با همزمانمان که در خاورمیانه و شمال آفریقا به پا خواسته اند تا نظام ضد خلقی حاکم را ویران کنند حرف داریم. زیرا ما را بمثابه خلقهای جهان پیوندهایی ناگسستنی است و ما به ارزش این پیوندهای خویش بخوبی آگاهیم. همانطور که امپریالیستها متجاوز و غارتگر برای سرکوب مبارزات برحق ما پیوندهای خویش را میدانند.

آنها میدانند که چگونه با هم یکجا گشته و با استفاده از نیروهای ارتجاعی انقلابهای خلقها را از مسیر اصلی آن منحرف سازند. امپریالیستها و مرتجعین در این مورد تجاربی دارند که امروز نیز میخواهند از آن تجارب خود برای به انحراف کشیدن مبارزات خلقها از مسیر اصلی آن که سقوط نظام است استفاده کنند.

اما پیوند و اتحاد و تجارب ما بسیار نیرومندتر از یکجائی و تجارب امپریالیستها و مرتجعین است.

یکجائی آنان گسستنی است، اما اتحاد ما ناگسستنی، زیرا پیوند ما بر اساس عشق به رهائی میباشد. ما به پیوند و اتحادمان ایمان داریم. حال آنکه آنها از ایمان تهی اند.

تجارب آنها تجاربی قصداً ذهنی که هیچ تطابقی با عینیت نداشته و برای بردگی انسان است، تجارب ما تجاربی منطبق بر واقعیات عینی، علمی و برای رهائی انسان، تجارب ما فوق العاده ارزشمند و حیاتی اند این تجارب را ما یک شبه بدست نیاورده ایم بلکه برای بدست آوردنش دهه ها مبارزه کرده ایم و در جریان پراتیک مبارزات مان بارها و بارها درستی اش را محک زده ایم. لذا تجارب ما درست برخلاف تجارب آنهاست. تجارب آنها برای به بند کشیدن ما خلقهاست و اما تجارب ما برای رهائی ماست.



محمد بوعزیزی جوان تونس‌ای که خود را به آتش کشید. هزاران تن دیگر که به خیابانها ریختند اینها همه نیازها و ضرورت تغییر و تحول اساسی جامعه را به نمایش گذاشتند.

اینها فریادهائی هستند که سقوط نظام را میخواهند، **الشعب یرید اسقاط النظام** نه فقط سقوط حکومت‌های بن علی و حسنی مبارک و یا دیگر مستبدین که با اتکای قدرتهای امپریالیستی جهان بر تخت‌های استبداد، ظلم و غارت تکیه زده اند.

تا زمانیکه نظام کهنه که پاسخگوی نیاز اجتماعی نیست و به سدی در مقابل تحول اجتماعی مبدل شده است پا برجا باشد، هر کس دیگری را هم بر مسند قدرت بنشانیم بطور خودکار به بن علی و حسنی مبارکی دیگر بدل خواهد شد.

هر ایده و تفکری که انسان را به بند بکشد ایده و یا تفکری واپس‌گرایانه است. و درست در نقطهٔ مقابلش هر ایده و یا تفکری که منجر به عملی شود که انسان را به رهائی نزدیک سازد ایده یا تفکر و عملی مترقی و رهائی بخش است.

دموکراسی بورژوائی طرحی بورژوائی است و همانطور که ذکر آن رفت متضمن آزادی بورژواهاست و ماهیتا نمیتواند رهائیبخش خلقها باشد، بلکه حقیقتا خلقها را به بند میکشد. این دموکراسی که ویژگیهای آن عبارت است از: پارلمانتاریسم با تفکیک قوای سه گانه (مقننه، قضائیه، مجریه) دموکراسی حافظ منافع امپریالیستها و مرتجعین میباشد.

در این دموکراسی احترام به حقوق مدنی و آزادی اجتماعات و نطق و بیان تأکید میگردد. اما **روابط تولید سرمایه داری** در آن حفظ نگهداشته میشود. و محفوظ بودن همین روابط تولید سرمایه داری است که همه چیز را بنفع سرمایه داران و صاحبان صنایع سنگین و مالکان بزرگ تغییر میدهد و خود بمثابة زنجیری بر دست و پای زحمتکشان خصوصا کارگران و دهقانان عمل مینماید.

در این دموکراسی اقتصاد در ید قدرت یک اقلیت باقی می ماند. و آن اقلیت با تکیه بر همین قدرت اقتصادی خویش در تمامی زمینه ها حاکمیت خویش را اعمال میکند. این اعمال حاکمیت تا به آنجائی پیش میرود که دیگر حتی از حقوق مدنی و آزادی اجتماعات و نطق و بیان تأکید شده هم چیزی باقی نمی ماند.

و نتیجه همین میشود که سرنوشت میلیون ها تن انسان بازیچه دست بورژوازی گردیده و خلقهای بسیاری توسط کمپانیهای امپریالیستی مورد استثمار شدید و وحشیانه قرار گیرند.

حال آنکه دموکراسی ما درست نقطه مقابل دموکراسی آنهاست. دموکراسی ما حافظ منافع خلقهاست. حاکمیت دموکراتیک ما از اتحاد چند طبقه ضد امپریالیستی و فئودالی بوجود می آید،

و حاکمیت مشترک این طبقات در تحت رهبری طبقه کارگر قرار داشته و امورات جامعه را بر اساس برنامه خودش برنامه دموکراسی نوین تنظیم میگرداند.

برنامه دموکراسی نوین

برنامه دموکراسی نوین، برنامه ای است که زندگی اجتماعی را به شکوفائی و بالندگی میرساند. این برنامه از سه بخش عمده تشکیل شده است:

۱. سیاست دموکراسی نوین

۲. اقتصاد دموکراسی نوین

۳. فرهنگ دموکراسی نوین

برنامه دموکراسی نوین از نظر سیاسی ما را آزاد، از نظر اقتصادی به رشد و شکوفائی و از نظر فرهنگی از افکار کهنه، ایده های پوسیده و عادات و رفتارهای خرافی به رهائی میرساند.

اینک ما برای وضاحت بیشتر روی هر یک از این بخشها مکث کرده و به تشریح مختصر یک یک آنها میپردازیم:

۱. سیاست دموکراسی نوین

سیاست دموکراسی نوین عبارت از ساختار سیاسی است که توسط چند طبقه ضد امپریالیستی و ضد فئودالی تحت رهبری طبقه کارگر ایجاد شده باشد.

حاکمیت سیاسی طبقه کارگر با اتحاد طبقات انقلابی دیگر که از خصلت ضد امپریالیستی برخوردار اند منجر به دولت دموکراتیک نوین میگردد که در آن دیکتاتوری مشترک چند طبقه ضد امپریالیستی اعمال میشود.

در این سیستم تمام ارگانهای قدرت دولتی توسط نمایندگان خلق که خود از طریق شوراهای کارگران و زحمتکشان شهر و روستا انتخاب شده اند در طی انتخاباتی واقعا آزاد و همگانی انتخاب میگردند.

و تنها این ساختار سیاسی است که بطور حقیقی میتواند ممثل اراده خلق و حافظ منافعش باشد. دولت دموکراتیک نوین از آن خلقهاست و سیاست دولت دموکراتیک نوین در خدمت منافع خلقها و قدرت دولت دموکراتیک نوین قدرتی که برای نبرد با دشمنان خلق بکار گرفته میشود.

ما برای در هم شکستن سیاست دموکراسی کهنه امپریالیستها و سلطه ظالمانه مزدوران و اجیرانشان باید که از سیاست دموکراسی نوین برخوردار باشیم. سیاستی که از آن خلقهاست. از این سیاست دشمنان خلقها بیشتر از هر چیز دیگر بر خود می‌لرزند.



در دولت دموکراتیک نوین برنامه های اقتصادی در جهت پاسخگوئی به نیازهای خلقها صورت میگیرد. دقیقاً برخلاف نظام امپریالیستی که تمام برنامه های دولت برای نجات اقلیتی صاحبان سرمایه های کلان از خطر افت سودهای کلان طرحریزی میشوند.

طرحریزیها و برنامه هایی که در بسیاری نقاط جهان منجر به استثمار شدید توده ها میگردد. آنچنانکه برای میلیونها توده در هر نقطه از جهان فاجعه میافریند، زندگی شان را تباه میگرداند و حتی همان انباشته های ناچیزشان را نیز به حسابهای بانکی این صاحبان سرمایه های کلان سرازیر میکند.

یکی از عمده ترین اصولی که در اقتصاد دموکراسی نوین از همان ابتدا توسط دولت دموکراتیک نوین به اجرا در می آید اصل **تحدید سرمایه** است. بر اساس اصل تحدید سرمایه دولت مالکیت و کنترل تمامی موسسات کلان داخلی و یا خارجی مالی، صنعتی، تجاری و یا غیره را بدست میگیرد. تا این موسسات بر اساس منافع ملی و در خدمت به خلقها اداره گردند و به این صورت دست سرمایه خصوصی داخلی و یا خارجی از زیر سلطه گرفتن زندگی توده های مردم قطع شده باشد.

دولت دموکراتیک نوین در پهلوی اجرای اصل تحدید سرمایه زمینهای مالکان ارضی را مصادره کرده و در میان دهقانان بی زمین و کم زمین تقسیم مینماید. و اصل **زمین از آن کشتکار** را به مرحله اجراء در می آورد.

دولت دموکراتیک نوین هرگز اجازه نخواهد داد تا امکانات جامعه از آن عده قلیلی باشد. امکانات جامعه باید که بطور عادلانه در بین اعضای جامعه توزیع گردد. در ساختار دموکراسی نوین پذیرفتنی نیست که عده اندکی سرمایه دار و عده قلیلی مالکان ارضی کنترل زندگی خلقها را در دستان کثیف خویش بگیرند و با آن هرچه خواهند بکنند.

در دموکراسی نوین تمام روابط تولیدی سرمایه داری در تحت کنترل مستقیم طبقه کارگر قرار میگیرد. همانطوریکه ذکر شد سرمایه های بزرگ خارجی و داخلی مصادره شده و در خدمت منافع خلق قرار داده میشود. اما این به آن معنی نیست که سرمایه های کوچک و یا متوسط محدود گردند، بلکه برعکس به این سرمایه های کوچک و متوسط کمک میشود تا در جهت شکوفائی اقتصاد خلقی رشد کنند.

فرهنگ دموکراسی نوین یا خلقی انعکاسی از سیاست و اقتصاد نوین و خلقی است. همانطوریکه فرهنگ دموکراسی کهنه یا بورژوائی انعکاسی از سیاست و اقتصاد کهنه و بورژوائی است.

از نقطه نظر طبقاتی، جامعه به دو بخش عمده تقسیم میگردد. اقلیتی که مالک و حاکم است و با بهره کشی از نیروی کار دیگران به مالکیت و حاکمیت خویش ادامه میدهد. و اکثریتی که مملوک و محکوم است و با بهره دهی به آن اقلیت بهره کش زندگی مشقتبارش را سپری مینماید.

اقلیت مالک و حاکم با در دست گرفتن تمامی اهرم های قدرت سیاسی و اقتصادی جامعه به مانعی در مقابل رشد، شکوفائی و تکامل اجتماعی بدل شده است. این اقلیت دارای نگرشها و دیدگاههایی میباشد که منعکس کننده پایه طبقاتی اش است. بر این اساس، رفتارها و کردارهای طبقاتی خودش را دارد. گفتار خود را، آداب و رسوم خود را و خلاصه در مجموع فرهنگ خاص خودش را داراست.

فرهنگی که بیانگر حاکمیت سیاسی و اقتصادی این اقلیت است و به بقای این حاکمیت نامیمون خدمت میکند. لذا از این نظر که این فرهنگ وظیفه اش حفظ وضع موجود است. حفظ نظام ستم و استثمار موجود است و حفظ سدی که در مقابل تکامل اجتماعی قرار دارد. **فرهنگی کهنه است. فرهنگی ارتجاعی است.**

و اما در طرف دیگر اکثریتی قرار دارد که با آنکه حاکم و مالک نیست اما چرخه تولید کل جامعه با دستان توانای او حرکت میکند. اوست که دست به خلق و آفرینش تمامی دستاوردهای تاکنونی بشر زده است. در هر جا که در اطرافمان نگاه کنیم میبینیم که در میان انبوه ساخته های او قرار داریم. خوراک، پوشاک، مسکن و تمامی مایحتاج زندگی انسانی توسط این اکثریت مولد مرکب از کارگران، دهقانان و دیگر زحمتکشان برای بقای بهتر و بهتر جامعه انسانی آماده میگردد.

این اکثریت خلق است. خلقی که در بند است. خلقی که میخواهد از مناسبات ستمگرانه حاکم رهایی یابد. خلق انگل نیست. خلق آفریننده تمامی امکانات و داشته های مادی و معنوی بشری جهان است.

این خلق، این خلق در بند غارتگران جهان همانطور که در عرصه های مادی جامعه دست به آفرینش و ساخته های ابتکاری میزند در زمینه رهایی خویش هم در تلاش است. در تکاپوی دائمی قرار دارد. و ازینرو تاکنون به موفقیت های چشمگیری هم



نائل آمده است. نظامهای طبقاتی گوناگونی را در هم شکستانده است. مناسبات ستمگرانه چندی را در طول جریان تاریخ برانداخته است.

این خلقی که بدنبال رهائی است و بهترین فرزندان خودش را برای مبارزه در راه شکستن تمامی زنجیرهای نظام قتل و غارت حاکم به میدان های نبرد رهسپار میسازد، قهرمانانی که تا آخرین قطره خونشان برای ساختن فردائی نوین می‌ریزند، فردائی که دیگر از مناسبات کهنه و ستمگرانه امروز در آن خبری نباشد، فردائی که خلق آزاد باشد، فردائی که مناسبات خلقی و منافع جمعی جای مناسبات کثیف بورژوائی فئودالی و منافع فردی را بگیرد، و روند تکامل اجتماعی آنچنان که باید صورت گیرد، نیز دارای فرهنگی است.

فرهنگ خودش، فرهنگ خلقی، فرهنگ مناسبات جمعی، فرهنگ تولید و کار مشترک منافع مشترک، فرهنگ مبارزه با ستم و تبعیض، فرهنگ نبرد و پیکار با نیروهای قهار طبیعت و تسلط بر آنها برای نفع عمومی، فرهنگ مبارزه با نیروهای ارتجاعی و حافظ وضع موجود، فرهنگ مبارزه با استثمار و استعمار، فرهنگ ساختن فردائی که دیگر هیچ انسانی از موجودیت مناسبات اجتماعی ستمگرانه ای چون امروز رنج نکشد. **لذا فرهنگی نوین است.**

فرهنگ دموکراسی بورژوائی زمانیکه فئودالی مسلط بود فرهنگی انقلابی و نو بود. زیرا بر علیه فرهنگ کهنه فئودالی که به سدی در مقابل تکامل اجتماعی بدل شده بود به مبارزه برخاسته بود. لیکن امروز همین فرهنگ بورژوائی خود به فرهنگی کهنه بدل شده است زیرا نقش مانعی سخت را در مقابل رشد و ترقی نیروهای مولده و تکامل اجتماعی بازی میکند.

و اما فرهنگ بورژوائی - امپریالیستی که از اتحاد دو فرهنگ کهنه بوجود آمده است. از اینرو کهنه تر از کهنه است. فرهنگ امپریالیستی از دو بخش فرهنگ دموکراسی کهنه بورژوائی و فرهنگ ارتجاعی فئودالی متشکل است. و همین فرهنگ کهنه تر از کهنه امپریالیستی امروز بر خلقهای جهان خصوصا خلقهای خاورمیانه و شمال آفریقا حکومت میکند. جایی که هم اکنون به میدان کارزار خلقها با دشمنانشان تبدیل شده است. این فرهنگ بورژوائی - امپریالیستی انعکاسی از سیاست و اقتصاد بورژوائی - امپریالیستی است و به آن خدمت میکند.

بر این اساس باید که با کلیت فرهنگ امپریالیستی یعنی هم فرهنگ بورژوائی و هم فرهنگ فئودالی به مبارزه برخاست. و در این مسیر تمام افکار اسارت آور را بعنوان بخشی از فرهنگ

امپریالیستی حاکم بر جهان برشمرد و مورد حمله قرار داد.

لذا خلقهایی که با سیاست دیکتاتوران حاکم بر خود بعنوان سیاست کهنه به مبارزه برمیخیزند بطور خودکار اقتصاد کهنه این دیکتاتوران را نیز مورد حمله قرار میدهند، زیرا سیاست خود بیان فشرده اقتصاد است. سیاست کهنه بیان فشرده اقتصاد کهنه میباشد. و وقتی که خلقهای وسیع خاورمیانه و شمال آفریقا بر علیه سیاست کهنه و اقتصاد کهنه و ورشکسته حاکم که دیگر پاسخگوی نیاز اجتماعی نبوده و در مقابل رشد و توسعه اجتماعی سد شده بود به مقابله برخاسته اند در واقع باز بطور خودکار در مقابل فرهنگ حاکم یعنی فرهنگ کهنه امپریالیستی سر به شورش برداشته اند. زیرا فرهنگ انعکاسی از سیاست و اقتصاد است. و فرهنگ موجود حاکم بر خلقهای خاورمیانه و شمال آفریقا نیز انعکاسی از سیاست کهنه و اقتصاد کهنه و ورشکسته امپریالیستی است. پس بر خلقهای تحت ستم جهانست که بر علیه فرهنگ امپریالیستی بعنوان فرهنگی کهنه و ارتجاعی موضع گیری نمایند. در این میان خلقهای خاورمیانه و شمال آفریقا که هم اکنون ضربات بسیار کوبنده ای بر حاکمیت سیاسی امپریالیستی حاکم بر خاورمیانه و شمال آفریقا زده اند باید اینک فرهنگ امپریالیستی حاکم بر منطقه را آماج حملات خویش قرار دهند و در عوض به ترویج فرهنگ دموکراسی نوین بعنوان فرهنگی خلقی و ضد امپریالیستی و فئودالی بپردازند.

خلقهای به پا خواسته نیروهای نوین اند و دشمنان آنان یعنی امپریالیستها و مزدوران آنان که در مقابل این نیروها به اشکال گوناگون قرار دارند نیروی های کهنه اند.

پس باید سیاست خلقها سیاست نوین و اقتصاد خلقها اقتصاد نوین و فرهنگ خلقها فرهنگ نوین باشد و در ضدیت با سیاست و اقتصاد و فرهنگ کهنه امپریالیستی قرار داشته باشد.

مهمترین نکته ای را که باید در نظر داشت اینست که مبارزه میان نوین و کهنه مبارزه ایست میان انقلاب و ضد انقلاب و این روند چیزی نیست که بزودی به پایان برسد بلکه مدتهای زیادی را در بر میگیرد. بر این اساس خلقهای تحت ستم جهان بخصوص خلقهای خاورمیانه و شمال آفریقا که امروز مشعلداران حرکت های اعتراضی میلیونی هستند باید که بجای اینکه بفکر داشتن جانشینانی بجای بن علی و حسنی مبارک و دیگران باشند بفکر مبارزه منسجم و اصولی برای سرنگونی سیاست کهنه، اقتصاد کهنه و فرهنگ کهنه باشند یعنی برای آغاز نمودن انقلاب نقشه بریزند. چون برای تحقق بخشیدن به این شعار اصولی الشعب یرید اسقاط النظام به انقلاب نیاز است، نه توقف این روند اعتراضات جاری آنهم بر اساس پلانهایی که از طرف ضد انقلاب اجرا میشود.



به پیش!

در راه انقلاب تا سرنگونی کامل نظام

برای انقلاب کردن بمنظور سرنگونی کامل نظام نیاز به حزب پیشرو انقلابی است. حزبی که با در دست داشتن برنامه انقلابی و رهبری و کدرهای انقلابی بتواند خلقهای به پا خواسته را رهبری کند. بدون موجودیت حزبی انقلابی در هیچ کجای دنیا شورش برهنگان و گرسنگان به ثمر نخواهد نشست. بدون موجودیت حزبی انقلابی هیچ انقلابی به پیروزی نخواهد رسید.

خلقهای خاورمیانه و شمال آفریقا این را باید بدانند که از میان خود بهترین فرزندان صدیق شان را برای این امر و وظیفه خطیر انقلابی یعنی تشکیل احزاب و سازمانهای انقلابی بگمارند. فرزندان صدیقی که مسلح به علم انقلاب بوده و درک صحیح و روشنی از اوضاع جهانی داشته باشند. تا این فرزندان صدیق بعنوان رهبران انقلابی برای تداوم و هدایت مسیر مبارزات خلقهایشان تا سرنگونی و محو کامل نظام امپریالیستی جانبازانه بکوشند و مبارزه کنند.

در غیر اینصورت، یعنی بدون موجودیت چنین احزاب و سازمانها و تشکلات انقلابی حرکت و خیزش شان به سمت و سوی درست و اصولی مبارزاتی هدایت نخواهد گردید و توسط دستهایی که از آستین امپریالیسم بیرون می آیند به بازی گرفته شده و در نتیجه به آن سویی هدایت میگردد که منافع امپریالیسم جهانی ایجاب نماید.

خلقهای خاورمیانه برای جلوگیری از به هرز رفتن حرکت برحق شان بر علیه ناحقان باید که برخلاف تبلیغات بنگاههای انتشاراتی امپریالیسم مبنی بر **شورش بدون رهبری**، حرکت خویش را به **شورش با رهبری**، رهبری انقلابی ضد امپریالیستی - فئودالی تبدیل نمایند.

و در این راه از احزاب و سازمانها و جنبش های انقلابی بسیاری که هم اکنون در نقاط مختلف جهان پرچم مبارزاتشان بر ضد امپریالیسم و فئودالیسم در اهتزاز است استفاده کنند. اینها نیرو های مبارزاتی بسیار قوی و توانمندی هستند که تجارب چندین دهه مبارزه را در مقابل نظام غارتگر ضد انسانی حاکم دارند. خلقهای خاورمیانه برای پیشبرد اصولی مبارزاتشان میتوانند و باید که از تجارب این نیروها استفاده کنند. و در پیوند تنگاتنگ با این نیروها با امپریالیسم بطور جهانی مبارزه نمایند. زیرا امپریالیسم پدیده زشت جهانی است و باید که با آن مبارزه جهانی صورت گیرد.

خلقهای سراسر جهان همگی یکدل و یکصدا بر علیه امپریالیسم و نیروهای ارتجاعی مزدورش تا سقوط کامل نظام به پیش!

خطوط عمده حرکت یک حزب انقلابی پیشرو

قدم های اساسی که یک حزب انقلابی پیشرو باید بردارد تا شعار کنونی خلقهای خاورمیانه و دیگر خلقهای تحت ستم جهان الشعب یزید اسقاط النظام محقق گردد از این نوعند:

۱. مبارزه با امپریالیسم بمنابره رهبری نظام ضد انسانی حاکم بر جهان.
۲. طرد دموکراسی بورژوائی و جایگزین کردن آن با دموکراسی خلقی
۳. تشکیل شوراهای کارگران و زحمتکشان شهر و روستا
۴. تشکیل کنگره سراسری خلق از نمایندگان شوراهای کارگران و زحمتکشان شهر و روستا
۵. ایجاد ارتش خلق توسط شوراهای محافظت از دستاوردهای خلقهای به پا خواسته در مقابل نیروهای ضد خلق (ارتشی که توسط رژیم ضد خلقی پایه گذاری شده باشد هرگز نمیتواند که حافظ منافع خلقهای سر به شورش باشد.) و چنانچه تجارب نشان داده است همین ارتش در هنگامه شورش مردم به دستور پنهان امپریالیستها به صف مردم آمده و مطابق دستور و فرمان آنان اوضاع و احوال را تحت کنترل گرفته و به نفع آنها رقم زده است. خلقهای خاورمیانه و شمال آفریقا باید که از این تجربه بزرگ تاریخ مبارزات خلقهای دیگر نقاط آگاه باشند و خود هرگز به این حيله و مکر غارتگران جهانی گرفتار نیایند.
۶. ایجاد حاکمیت دموکراتیک نوین تحت رهبری طبقه کارگر در مناطق تحت کنترل ارتش خلق
۷. آزاد سازی زنان از تمام قید و بندهای موجود (در دموکراسی نوین، زنان از تمام قید و بندهای کنونی رها شده و همپا و همدوش مردان در تمام عرصه های زندگی اجتماعی نقش خود را با در نظر داشت خصوصیات بیولوژیکی خویش ایفاء مینمایند.)
۸. مصادره تمام سرمایه های خارجی
۹. مصادره تمامی سرمایه های کلان داخلی
۱۰. اجرای اصل زمین از آن کشتکار
۱۱. لغو تمامی معاهدات و قراردادهائی که در طی سالیان قبل توسط حاکمیت های ارتجاعی و مزدور با امپریالیستها منعقد گردیده اند.
۱۲. تحکیم پایه های سیاست نوین، اقتصاد نوین و فرهنگ نوین در مناطق آزاد شده تحت نام جمهوری دموکراتیک نوین با تکیه بر خلقهای کشور.

جنبش زنان تحت ستم افغانستان - فریاد

جون ۲۰۱۱



پیام خاص جنبش زنان تحت ستم افغانستان به زنان تحت ستم خاورمیانه و شمال آفریقا

این قدرتهای ضد مردمی با شتاب به افزایش بخشیدن سود و سرمایه نامشروع خودشان به قیمت از بین رفتن خلقهای کشور ما هستند. امپریالیستها و مرتجعین حاکم با همدستی همین زنان مزدور مردم ما را تقریباً از رمق انداخته اند.

بر اساس تجارب تاریخی طبقه کارگر در هر جایی که پای امپریالیسم باز باشد خلقها و خصوصاً زنان از روزگار خوشی هرگز برخوردار نخواهند بود که هیچ بلکه بدترین وضعیت را خواهند داشت.

افغانستان و عراق میتوانند که بعنوان دو نمونه از تجاوزگریهای قدرتهای امپریالیستی باشند که تحت دموکراسی بورژوائی امپریالیستی و حقوق بشر بورژوائی امپریالیستی و حمایت از زنان بورژوائی امپریالیستی قرار گرفته اند.

همین بلا هم اکنون بر سر مردم لیبی دارد صورت داده میشود. مردم تونس، مصر و دیگر نقاط جهان که در وضعیتهایی مشابه قرار دارند باید که بسیار هوشیارانه عمل کنند و جز تشکلات خلقی که از میان خودشان برخاسته باشند به هیچ نهاد و تشکلی که از طرف و یا با کمک امپریالیستهای اروپائی و امریکائی عرضه شده باشند اعتماد ننمایند و آنها را بمثابه اهرمهای قدرت متجاوزین جهانی برشمردند.

زنان تحت ستم خاورمیانه و شمال آفریقا، از سازمانهای حقوق زنان امپریالیستها دوری نمایند. این سازمانها مروجین و مبلغین دموکراسی بورژوائی امپریالیستی هستند که برای به بند کشیدن شما زنان به میدان می آیند.

دموکراسی بورژوائی امپریالیستی، چیزی که ما امروز در کشورمان آنها داریم. و خلقهای کشور ما خصوصاً زنان تحت ستم ما با نرفتن به پای صندوق های رأی به مقیاس وسیع به آن نه گفتند. زنان و مردان تحت ستم افغانستان به شدت از دموکراسی بورژوائی متنفر هستند. در اینجا خلقهای کشور ما اعم از زنان و مردان پارلمان را بخوبی میشناسند، در اینجا زنان و مردان تحت ستم شناخت روشنی از سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه نظام حاکم دارند.

در اینجا خلقهای ما در تحت شدیدترین و وحشیانه ترین حملات امپریالیستها و مرتجعین مزدور تا به دندان مسلحشان قرار دارند.

زنان تحت ستم خاورمیانه و شمال آفریقا صفوف تان را فشرده تر سازید و بر علیه ستم امپریالیستی و فئودالی به مبارزاتتان تا سرنگونی و محو کامل نظام ادامه دهید.

زنان تحت ستم خاورمیانه و شمال آفریقا در راه رهائی تان هرگز خسته نشوید و فریب دشمنانتان را نخورید. زنان تحت ستم افغانستان و دیگر نقاط جهان به حمایت از شما ایستاده اند.

احزاب و سازمانها و تشکلات انقلابی سراسر جهان از مبارزات برحق شما حمایت میکنند. این احزاب و تشکلات انقلابی یار و یاور همیشگی شما در راه رهائی تمامی خلقهای جهان از پدیده شوم و پلید امپریالیسم و فئودالیسم میباشند.

زنان تحت ستم خاورمیانه و شمال آفریقا تشکلات انقلابی تان را هر چه زودتر بوجود بیاورید و بر محورشان بطور میلیونی گرد آئید. زیرا در غیر اینصورت زمام امور بدست ناکسانی خواهد افتاد که افسارشان از منابع و مراجع قدرتهای امپریالیستی کنترل میگردد و تحت دموکراسی بورژوائی امپریالیستی دشمنانتان بار دیگر به شکلی دیگر بر شما مسلط خواهند گردید. چیزی که ما امروزه آنها در کشورمان داریم.

کشور ما افغانستان سرزمینی است که به همین ترتیب به جولانگاه قدرت های امپریالیستی و ارتجاعی و سیاه تبدیل شده است. قدرتهای امپریالیستی و مافیائی موجود در کشور با چهره نمائی تنی چند از زنان بورژوا و مرتجع، زنانی پر از افکار ضد خلقی در بخشهایی از دولت سراپا مزدور و ضد مردمی موجود به تبلیغات پر سر و صدائی پرداختند مبنی بر اینکه اینان باعث آزادی زنان شده اند.



بمب باردمان های وحشیانه این جانین را ببینید که چه وحشیانه مردم ما را در زیر آوار خانه هایشان مدفون میسازند. به دیگر نیروهای مسلح جنایتکار بنگرید که چگونه به قتل و غارت مردم ما کمر بسته اند. ما به شما توصیه میکنیم که حتما اخبار کشور ما را از منابع مختلف و خصوصا از طریق احزاب و سازمانها و تشکلات انقلابی دنبال کنید. از وضعیت ما شما میتوانید که درسهای فراوانی بگیرید.



همین نیروهایی که امروز بر ما با زور اسلحه حکومت میکنند چه دولتی اش و چه غیر دولتی اش در کشورهای شما هم موجود هستند، همین نیروها که میگوئیم یعنی نیروهایی که از منابع امپریالیستی تغذیه میکنند و دارای ساختارهای مافیائی هستند. حال این نیروها میتوانند که دارای هویت مذهبی باشند و یا غیر مذهبی فرقی نمیکند. مهم اینست که اینها همه در خدمت امپریالیسم جهانی بعنوان دشمنان خلق هستند و با قربانی کردن خلقها از امپریالیستهای غارتگر امتیاز حکومت کردن و در قدرت بودن را میگیرند.

اینک مردم ما با وجود این همه نیروی خونخواری که از سراسر جهان برای به زیر سلطه کشیدنشان جمع شده اند باز هم به اشکال مختلفی تا آنجائیکه توانشان برایشان یاری میدهد در مقابل این ستمگران تاریخ مبارزات خویش را به عشق رهائی و آزادیشان ادامه میدهند.

اعتصاب میکنند، اعتراض مینمایند، در رأی گیریهای نمایشی اینان شرکت نمیکند، با تمام سختی ها تن به مهاجرت میدهند و با رفتارهای دیگر و دیگرشان تنفر و انزجار خویش را از مزدوران و اربابانشان نشان میدهند.

خلقهای کشور ما افغانستان هرگونه سختی و مشقتی را تحمل مینمایند ولی هرگز و هرگز حاضر به قبول دموکراسی بورژوائی امپریالیستها و مزدورانشان نیستند.

شما نیز زنان تحت ستم خاورمیانه و شمال آفریقا، که اینک برای درهم کوبیدن اقتدار دیکتاتوران حاکم بر خود برخاسته اید و تا حدودی موفق هم شده اید. بدانید که اگر به قیامتان ادامه ندهید و آنرا تبدیل به یک انقلاب توده ای تحت رهبری ضد امپریالیستی ضد ارتجاعی ننمائید و در جهت تغییر نظام از دموکراسی بورژوائی امپریالیستی به دموکراسی خلقی و نوین پایداری نکنید و یا اینکه فریب عمال امپریالیستها را بخورید بار دیگر چون ما اسیر جنگ و دندان امپریالیستهای غارتگر و مزدورانشان خواهید شد، آنهم بصورتی بسیار بدتر از وضعیتی که در گذشته داشته اید. ما خلقهای تحت ستم افغانستان خصوصا زنان تحت ستم افغانستان اینرا با گوشت و خون خویش لمس کرده ایم و همه روزه داریم دردش را تا به مغز استخوانمان به شدت با خود میکشیم.

زنان در کشور ما افغانستان آنقدر تحت ستم هستند که حتی خود همین رسانه های وابسته به امپریالیسم نیز در بسیاری از موارد ناگزیر از بیان آن هستند.

سازمانهای حقوق بشر بورژوائی امپریالیستی و حقوق زن بورژوائی امپریالیستی و دیگر منابع و رسانه های امپریالیستی با آنکه هزاران مورد ستم را نادیده میگیرند و از بیان آنها خودداری میکنند، اما باز هم بدلیل وسعت ستم و شدت آن در کشور قادر به سکوت پیرامون مسئله ستم بر زنان و کودکان نیستند. این سازمانها و رسانه ها در مواردی که ناچار هستند به بیان موارد ستم میپردازند و به اصطلاح خودشان اطلاع رسانی میکنند اما در این اطلاع رسانی شان موضوع را چنان به بحث میگیرند که پای امپریالیستها به مسئله کشیده نشود.

حال آنکه عامل عمده ستم بر خلقهای تحت ستم ما خصوصا زنان و کودکان در حقیقت تجاوز امپریالیستی و حاکمیت دست نشانده و مرتجعین مزدورش هستند.

لذا جنبش زنان تحت ستم افغانستان - فریاد ضمن ارج نهادن بر مبارزات زنان تحت ستم خاورمیانه و شمال آفریقا ضرورت مبارزه بر علیه امپریالیستها و نیروهای ارتجاعی موجود را بیشتر از پیش تأکید میکند. شما زنان خاورمیانه و شمال آفریقا باید که صفوف خود را فشرده تر و همراه مردان تحت ستم اما انقلابی و مبارزتان یکجا شده و با بوجود آوردن تشکلات انقلابی برای خنثی نمودن طرح ها و نقشه های امپریالیستها و مزدورانشان خویش را آماده تر از گذشته سازید. به امید موفقیت و اتحاد هرچه بیشتر زنان و مردان تحت ستم سراسر جهان در مسیر سقوط نظام.

جنبش زنان تحت ستم افغانستان - فریاد

جون ۲۰۱۱



برای مبارزه با تجاوز امپریالیستی

امپریالیسم را از اساس مورد هدف قرار دهید!

نابود باد امپریالیسم!

اشغالگری از بین نخواهد رفت مگر اینکه سیستم از بنیاد نابود گردد!

برای نابودی امپریالیسم همانطور که متذکر شدیم باید اتحادمان را مستحکمتر سازیم و مبارزاتمان را در سطح جهانی بطور هماهنگ با هم بر ضد تجاوز امپریالیستی شدت بخشیم.

ما خلقهای جهان، در هر جایی که زندگی میکنیم میتوانیم که با اقدامات گوناگون اما سازمان یافته و متشکل به منافع امپریالیستها ضربه بزنیم و یا حداقل برای آنان مشکل ساز باشیم.

اگر در جاهایی زندگی میکنیم که امپریالیستها بطور مستقیم در آنجا حضور دارند میتوانیم که با انواع اقدامات که کمترین آن میتواند حرکات اعتراضی باشد بر علیه آنان در پیشبرد مبارزاتمان سود بجوئیم.

و اگر در نقاطی زندگی میکنیم که نیروهای امپریالیستی بطور مستقیم در آنجا حضور ندارند و از طریق حکومتهای ارتجاعی مزدور دارند منافع شان را تأمین میکنند ما باز هم باید که بیکار ننشسته و با اقدامات مختلفی بر حسب شرایطمان به آن حاکمیت مزدور فشار بیاوریم و این فشار را تا آنجا شدت بخشیم که در آستانه سقوط قرار بگیرد.

اینها همه اقداماتی هستند که در نهایت منجر به سقوط حاکمیتی میگردند که یا بطور مستقیم توسط امپریالیستها اداره میشود و یا آنکه بطور غیر مستقیم توسط مرجعین مزدورشان به پیش برده میشود. نظیر اقداماتی که در سطح وسیعی، خلقهای تونس انجامش دادند و یا خلقهای مصر با الهام از تونس ها موفق به انجامش شدند.

اما این تنها آغاز راه است. چون ما باید بدنبال سقوط نظام باشیم زیرا امپریالیسم از بین نخواهد رفت مگر اینکه سیستم از بنیاد نابود گردد!

و تا حال تنها کاری را که همزمان ما در تونس و مصر بعنوان بخشی از خلقهای تحت ستم جهان موفق به انجامش گردیدند سقوط حاکمیت بوده نه سقوط نظام و تا زمانیکه نظام پا بر جا باشد مشکل ما نیز باقی خواهد بود. زیرا این نظام قتل و غارت سرمایه داری امپریالیستی جهانی است که اینهمه ستم در جهان میافریند و حکومت هایی مانند بن علی و حسنی مبارک و غیره را در جهان شکل میدهد. پس با تبر انقلاب باید که بر ریشه بزنیم و ریشه سرمایه داری امپریالیستی است. سقوط سرمایه داری امپریالیستی همان سقوط نظام است.

امپریالیسم و نیروهای فئودالی دشمنان سوگند خورده خلق اند!

امپریالیسم بعنوان یک غارتگر جهانی امروز در نقاط مختلف جهان مصیبت می آفریند. خلقهای بسیاری را بخاک و خون میکشد و هر کجا را که به منافعش باشد مورد تجاوز امپریالیستی اش قرار میدهد. نیروهای فئودالی و دیگر مزدوران خودش را بر گرده خلقها سوار میکند و بوسیله این مزدوران از مذهبی اش گرفته تا غیر مذهبی اش خلقهای جهان را غارت میکند.

امروز همه باید به این نکته آگاهی داشته باشیم که جهان ما برخلاف آنچه ادعا میکنند باز هم دو قطبی است. مرزهای این دو قطب با خطوط جغرافیایی از هم جدا نمیشوند بلکه با مرزبندی های استثمار و ستم، ستمگری و ستمکشی مشخص میگردند. این دو قطبی بودن در همه جا قابل رویت است. در یک قاره، در یک کشور، در یک شهر و حتی در یک قریه میتوان که این مرزبندی را بوضوح مشاهده کرد.

امپریالیسم برای حصول سود سرسام آوری که برای بقایش، برای زنده ماندنش به آن نیاز دارد پیوسته در جهان به تولید و بازتولید مشقتهای زندگی انسانی میپردازد. یعنی به شدت استثمار میکند، به شدت میکشد، به شدت ویران میسازد و به شدت آلوده میگرداند. امپریالیسم این مصیبت دوران ما، تا زمانیکه موجود باشد اکثریت قریب به اتفاق انسانها بعنوان خلقهای جهان در تحت ستم و سلطه این غارتگر جهانی قرار میداشته باشند.

پس یگانه راه نجات خلقهای جهان از مظالم موجود و ستم هایی که پشت سر هم تولید و بازتولید میشوند مبارزه بر ضد امپریالیسم است. برای مبارزه بر ضد امپریالیسم باید که ما خلقها و انقلابیون جهان از هر گوشه و کنار با هم بیشتر از پیش متحد گشته و بر ضد تجاوز امپریالیستی به مبارزه برخاسته و مبارزاتمان را تا نیل به نابودی آن ادامه دهیم. و هرگز نگذاریم که دشمنان ما یعنی عوامل مزدور امپریالیستها در درون ما نفوذ کرده و جریان مبارزه ما را به انحراف ببرند.

ما، بعنوان بخشی از خلقهای تحت ستم جهان در افغانستان، بخش دیگری از ما در ایران، بخشی در تونس و آن بخش دیگر در مصر و یمن و سوریه و دیگر نقاط جهان، همگی یک درد و یک راه حل برای نجات از دردمان داریم. درد ما موجودیت امپریالیسم است و درمان درد ما نابودی این هیولای جهان خوار میباشد.



خروج نیروهای نظامی امپریالیستها از افغانستان

به معنای قطع سلطه امپریالیسم نیست!

در غیر اینصورت امپریالیسم قادر به حیات نخواهد بود. نظام سرمایه داری امپریالیستی در جهان بر پایه غارت خلقهای تحت ستم جهان استوار است. این غارت از خلقهای خود کشورهای امپریالیستی گرفته تا به خلقهای دیگر کشورها جریان و ادامه می یابد.

امپریالیسم دشمن درجه یک خلقهای جهان است و تنها با بسیج و مبارزه متحدانه خلقهای جهان بر ضد امپریالیسم است که پایه های امپریالیسم جهانی و کاخ ستم آن فرو میریزد.

لذا امریکا بر اساس منافع خودش و بلکه تمامی امپریالیستها بر اساس منافع شان و جلوگیری از بسیج و قیام خلقهای جهان و ربودن گوی سبقت از یکدیگر در عرصه جهانی اقدام به لشکرکشی و تجاوزگری مینمایند.

امپریالیسم امریکا برای غارت خلقهای جهان و به یغما بردن منابع زیر زمینی مناطق غنی چون خاورمیانه، آسیای میانه و دیگر نقاط اکونومیک و تسلط بر مناطق استراتژیک جهان و از طرفی هم برای مهار اوضاع جهانی به نفع خودش، تا شروع و اوجگیری انقلابات جهانی توسط طبقات انقلابی تحت رهبری طبقه کارگر، همچنان در صحنه حضور خواهد داشت و برای حفظ و گسترش این حضورش با تمام قوايش خواهد کوشید.

این قدرت امپریالیستی حاکم بر جهان خواهان تسلط عمده خودش بر منابع اقتصادی جهان است. همین اکنون سهم عمده را از غارت امپریالیستی جهانی میبرد. اگر چه گهگاهی در بین امریکا و شرکایش نزاع هایی نیز صورت میگیرد ولی تا به اکنون این قدرت بر دیگران چیره بوده است.

اکنون امپریالیسم جهانی و بخصوص امپریالیسم امریکا در شمال افریقا و خاورمیانه سخت مشغول اجرای طرحهای امپریالیستی خودش است. برای اجرای این طرحهای امپریالیستی اش به منابع مالی و یا هم که به نیروی نظامی بیشتری در صورت لزوم به مداخله مستقیم بیشتر، نیاز خواهد داشت. لذا برای تأمین این بودجه و نیروی نظامی مورد نیاز به جابجایی نیروهایش بر اساس اولویتهای غارتگرانه امپریالیستی اش میپردازد.

از طرفی دیگر افکار عامه را در سطح جهان خصوصا داخل امریکا را نیز موقتا آرام مینماید که گویا امورات بر وفق مراد عامه، ضد سیاستهای نظامیگری امریکا به پیش میرود. عامه ای که

خروج نیروهای نظامی امپریالیستها از افغانستان به معنای قطع سلطه امپریالیسم نمی باشد بلکه گسترش این سلطه را در منطقه و جهان نشان می دهد. زیرا خروج نیروهای اعلام شده توسط او باما فقط به منظور جابجایی نیروهای نظامی بر اساس برنامه های امپریالیستی بوده که از آن بهره برداری تبلیغاتی نیز برای انحراف اذهان عامه صورت میگیرد. این هر دو، هم جابجایی این نیروها و هم بهره برداری تبلیغاتی از آن در خدمت امپریالیسم جهانی است و بس!

امپریالیسم جهانی بر اساس برنامه های استراتژیک خودش در یک زمان به نقطه ای از جهان که برایش از اهمیتی چه از لحاظ سیاسی و چه از لحاظ اقتصادی برخوردار است به لشکرکشی و یا هم که به جابجایی نیروهایش میپردازد.

و از طرف دیگر تضادهای درونی قطبهای امپریالیستی هم در این لشکرکشی ها و یا جابجایی نیروها و یا هم که در عقب نشینی های موقتی نظامی و یا سیاسی قطبین کارگر است.

او باما در آغاز کارش پروژه امپریالیستی را که پیشبردش به وی محول شده بود با جابجا کردن همین نیروهایی که امروز خواهان کشیدن شان است، آنهم در هلمند منطقه مورد مناقشه با متحد خودش انگلیس آغاز کرد.

حال در پایان دوره کارش با دستاویزی چون کشتن اسامه بن لادن و فراخواندن همان نیروی که خود فرستاده بود می رود تا که کارش را با نوعی نتیجه گیری مثبت بر روی پروژه مذکور بمنظور هدفهای امپریالیستی دیگر به پایان برساند. این هدف ها میتوانند که جنبه داخلی در درون خود امریکا داشته باشند و یا هم که از جنبه خارجی در بیرون از مرزهای جغرافیایی امریکا برخوردار باشند.

میگویند که امریکا در افغانستان با مصارف گزاف روبروست و از طرفی دیگر هم با بحران های اقتصادی تکانهنده ای دست به گریبان است. این درست است، اما در واقع هیچ یک از اینها باعث این نمیشود که امپریالیسم امریکا از تجاوز و لشکرکشی به نقاط مورد نیاز خودش دست بکشد.

زیرا امپریالیستها همیشه برای رفع بحرانهای اقتصادی و حل مشکلات مالی خودشان به لشکرکشی ها و دست اندازی به نقاطی که برایشان سودآور است می پردازند. و از طرف دیگر کنترل شان بر نقاط استراتژیک و شاهرگ های اقتصادی جهان برای حفظ قدرتهای امپریالیستی شان فوق العاده مهم است.



شدیدا تحت فشار قرار دارد و باید هزینه های مالی لشکرکشیهای امپریالیستی حاکمان بر خود را از کار خویش از طریق مالیاتهای مستقیم و غیر مستقیم گوناگونی بپردازد.

در داخل افغانستان نیز تبلیغات پر دامنه ای را به راه می اندازند که نیروهای نظامی خارجی از افغانستان خارج میشوند. در حالیکه پروژههای پایگاه سازی امپریالیستی در این کشور به شدت ادامه دارد و از طرفی دیگر کار بر روی توافق پایگاه های دائمی این قدرت امپریالیستی در این کشور، عربان و پنهان با قوت در حال جریان است.

در تبلیغاتشان میگویند که اداره نظامی افغانستان به دست خود نظامیان افغان داده میشود و به این طریق میخواهند که از شدت نفرت و انزجار مردم افغانستان در رابطه با تجاوز کنونی بکاهند و به دولت دست نشانده بی اعتبار شده بنوعی اعتباری هر چند ناچیز ببخشند. آنهم برای سهولت بخشیدن بر روند کسب توافق بر روی ایجاد پایگاههای دائمی امریکا که پیش شرط این توافق را کاهش حساسیت های مردم افغانستان قلمداد میکنند.

اما غافل از اینکه مردم افغانستان به نظامیان دولت دست نشانده به عنوان نیروهای نظامی در خدمت افغانستان نمی نگرند. بلکه به این نیروها بعنوان مزدوران امپریالیستها نگاه میکنند.

مردم افغانستان در رابطه با این نگرش شان نسبت به نیروهای نظامی موجود در کشور محق هستند. زیرا مگر دولتی که توسط امپریالیستها ایجاد گردیده است و نیروی نظامی این دولت که در تحت تعلیم و تربیه مستقیم امپریالیستها ساخته شده است، و توسط این غارتگران تغذیه میگردد. آیا میتواند که در خدمت اربابانش نباشد. پس با این وصف چه نیروهای نظامی خارجی در افغانستان حضور گسترده داشته باشند و چه نداشته باشند باز هم این کشور از نظر مردم افغانستان در تحت سلطه شدید نظامی و سیاسی و اقتصادی امپریالیسم قرار دارد.

لذا بر همین اساس، خارج شدن و یا جایگزینی نیروهای متجاوز با نیروهای بومی و منطقه ای هرگز به معنای قطع سلطه امپریالیسم نیست بلکه این سلطه به شکل خطرناکتر آن تبدیل می شود که باعث نگرانی های بیشتر مردم افغانستان گردیده است.

امروز ضروری نیست که حتما امریکائی با تفنگ امریکائی برای مقاصد امریکائی بجنگد بلکه برای امپریالیسم امریکا آنچه که مهم است پیشبرد سیاست امپریالیستی اش میباشد که بر اساس اهداف غارتگرانه این کشور طرحریزی شده است. و هر حرکت نظامی و یا غیر نظامی که در خدمت این سیاست باشد در خدمت امپریالیسم امریکا است.

مگر نظامیانی چون مزدوران نپالی که در خدمت سیاست امریکا در افغانستان میجنگند و یا قسمتی از وظایف محول شده توسط امپریالیستها را بر دوش دارند در خدمت سیاست امپریالیسم جهانی و امریکا نیستند.

پولیس و اردوی دولت دست نشانده افغانستان هم همینطور، نیرویی در خدمت سیاستهای غارتگرانه امپریالیستی امریکائی و شرکایش هستند آنهم با هزینه های بسیار کمتری نسبت به نیروهای مزدوری که از امریکا و دیگر نقاط جهان آورده شوند. این نیرو به هر اندازه ای که در میان رقابت های امپریالیستها به تلفات رود مشکل آنچنانی که تلفات افراد اروپائی و یا امریکائی ایجاد میکند در پی ندارد. زیرا تابوت های اجساد قربانیان دیگر به اروپا و یا امریکا نمی رود. و این قدرت های امپریالیستی لااقل دیگر در تحت فشار افکار عامه کشورهایشان بصورتی که اکنون جریان دارد قرار نخواهند داشت.

پس به این ترتیب سلطه نظامی امپریالیستها و رقابتهایشان در کشور ما باقی میماند منتها با استخدام، آموزش و تجهیز کسانی که برای منافع امپریالیستها در سرکوب خلقها و رقابتهای ذات البینی آنان با قیمت خیلی ارزانتری میجنگند. و از این جهت نیز به صرفه میباشند. استخدام نوکر و اجیر یکی از عمده ترین خصوصیات امپریالیستها است. به منطقه ای که برایشان از اهمیت برخوردار است لشکرکشی میکنند. در آنجا نیروی های سیاسی اجیر و نیروهای نظامی نوکر خود را میسازند و بعد آنان را مطابق طرحهای امپریالیستی خویش به وظیفه میگمارند. و قسمتی از نیرویشان را در پایگاههای خودشان در آنجاها تحت پیمانهای منعقد شده با حاکمیتهای دست نشانده خویش برای حفظ سلطه امپریالیستی خود نگه میدارند تا در صورت لزوم برای حفظ منافع خویش در مقابل رقبای شان و یا هم که برای سرکوب خلقهای تحت ستم وارد عمل شوند. و به اینصورت منطقه را در کنترل خود داشته و مسلط بر اوضاع باشند.

دنیای امروز دنیای غارت و رقابتهای غارتگرانه امپریالیستهاست. تا زمانیکه خلقها در تحت رهبری احزاب انقلابی و پیشرو متشکل نشوند و در مقابل امپریالیستها و نیروهای مزدورشان وارد جنگ عادلانه خویش نگردند، قربانی این غارتگران جهان خواهند بود. زمانی استعمار انگلیس، دیروز سوسیال امپریالیسم شوروی و امروز امپریالیسم امریکا و شرکایش در ترکیبی از غارتگران گذشته در ائتلافی امروزی هستند که از خلقهای تحت ستم کشور ما و دیگر نقاط جهان قربانی میگیرند.

این امپریالیستها در یکطرف و خلقهای جهان در طرف دیگر قرار دارند. امپریالیستها ارتش های امپریالیستی خود را دارند و خلقها هم باید که ارتش های خلقی خود را داشته باشند.



ارتشی که در تحت رهبری حزب انقلابی پیشاهنگ خلقها بر ضد امپریالیسم جهانی بجنگد و پیوسته توسط نیروی خلقها تقویت گردد. این ارتش چه در شمال آفریقا و چه در خاورمیانه و یا در نقطه ای دیگر از جهان که بوجود بیاید میتواند برای تمامی خلقهای تحت ستم جهان امید رهایی و تکیه گاهی ارزشمند باشد. این ارتش باید که بصورت جهانی توسط خلقهای سراسر جهان کمک گردد. و به این ترتیب مبارزات خلقها بر ضد امپریالیسم جهانی بطور منسجم صورت عملی بخود بگیرد.

لذا هرگاه در چنین صورتی عقب نشینی نیروهای امپریالیستی از یک منطقه بر اثر مبارزات انقلابی خلقهای آن منطقه صورت گرفت میتواند که باعث خوشحالی و امیدواری باشد. نه جنگهای امپریالیستی و یا ارتجاعی که به دروغ و ریا و فریب به نام مردم و دفاع از آنان قلمداد میشوند.

جنگی که امروز در افغانستان جریان دارد جنگی امپریالیستی - ارتجاعی است. کاهش و یا افزایش نیروهای متجاوز یکی از قطبین در چنین اوضاعی نمیتواند که به سود مردم افغانستان تمام شود. چرا که نبود جنگ خلق زمینه را برای ترکتازی های قطب های دیگر امپریالیستی و نیروهای ارتجاعی مزدور باز گذاشته است.

در چنین اوضاعی یعنی عدم وجود ارتش و یا دستجات چریکی خلق، به همان پیمانها که افزایش یک نیروی امپریالیستی برای خلقهای تحت ستم مصیبت آفرین است کاهش همان نیرو هم فاجعه آفرین میباشد. زیرا همانطوریکه یادآور شدیم چنین افزایش ها و یا کاهش هایی در نهایت منجر به پیروزی قطب دیگری از نیروهای امپریالیستی - ارتجاعی میگردد که در رقابت با هم قرار دارند. و هر یک که بر اوضاع مسلط گردد برای زهر چشم گرفتن و محکم کردن پایه های خودش به قتل و غارت و خونریزی های وحشیانه بیشتر میپردازد. یا اینکه هنوز یکی از میدان خارج نشده است که دیگری حملات خودش را می آغازد. حملات موشکی پاکستان بر افغانستان از این نمونه است.

یکی میاید و میگوید ساختار دولت و جامعه اینچنین باید باشد و دیگری میاید و باز شکلی وحشیانه تر از قبلی برقرار میکند. یکی میاید غارت میکند و ویران میسازد و دیگری میاید و باز غارت شده ها را غارت شده تر و ویران شده ها را ویران شده تر میسازد. که در این میان قربانیان اصلی این کشمکشهای امپریالیستی - ارتجاعی تنها مردم افغانستان می باشند که تا اکنون زنان و کودکان بیشترین قربانی را داده اند.

در داخل ولایات کشور هم همین اکنون اوضاع بحالت دوران جنگهای داخلی گذشته دارد شکل میگیرد. در بسیاری از مناطق کشور نیروی های ارتجاعی مزدور قطبهای مختلف دارای منافع

در حال تدارک و بسیج نیروهای اجیر خویش میباشدند. تا در صورت هرگونه تغییراتی که منجر به تضعیف قدرت عمده شود، هر کدام در هر منطقه ای که هست حکومت محلی خودش را داشته باشند. و به اینصورت هم بر کرده مردم سوار باشند و هم در مقابل حریفان دیگر به حفظ خودشان پرداخته باشند. و هم اینکه به دریافت بسته های پولی و دیگر اعتبارات از قطبهای امپریالیستی و منطقه ای نائل آیند.

سخن آخر

چیزی که هم اکنون مهم است سازمان دادن به مقاومت مردمی در مقابل امپریالیسم و ارتجاع میباشد، نه نشستن و خوشبین بودن یا بدبین بودن نسبت به کاهش یا افزایش نیروهای امپریالیستی در کشور که امروز بحث داغ آن در جریان است.

وظیفه انقلابیون و روشنفکران انقلابی است تا به میان خلقهای تحت ستم افغانستان و بویژه زنان تحت ستم افغانستان رفته و به اشاعه آگاهی های انقلابی بپردازند. زیرا خلقهای تحت ستم بویژه زنان تحت ستم باید که با آگاهی انقلابی به تحولات کشور، منطقه و جهان بنگرند و هر چه بیشتر فعال شوند. درست است که مردم ما در طول تاریخ در مقابل متجاوزین و دولت های دست نشانده آنها دلیرانه مقاومت نموده اند. لیکن در این چند سال با اقداماتی چون مهاجرت، نرفتن به پای صندوق های رأی و رویگرداندن از حاکمیت بنوعی به مقاومت شان ادامه داده اند، اما اینک این اقدامات بدون آغاز یک مبارزه قهری به تنهایی کافی نیست و مردم ما باید فعالانه در مبارزه بر ضد امپریالیسم و ارتجاع سهم بگیرند. بصورت میلیونی بر محور تشکیلات انقلابی گرد آیند و در تحت رهبری این تشکیلات دست به ایجاد ارتش خلق بزنند. با تمام قطب های امپریالیستی برای آزادی و رهایی خویش بجنگند. و هرگز فریب اغواگریهای امپریالیستها مبنی بر خروج نیروهای شان را نخورند. زیرا گوش دادن به اغواگریهای امپریالیستها یعنی دلخوش بودن به روبراه شدن اوضاع کشور بطور خود بخود به نفع خلقهای کشور که هیچگاهی چنین چیزی ممکن نیست. امپریالیسم هیچ زمانی نمیآید که بگوید خوب چون برای ما خرج دارد لذا ما از امپریالیست بودن صرف نظر میکنیم. این خنده آور است. این مضحکه ای بیش نیست. خلقهای تحت ستم جهان بدون کوچکترین توجه به اینچنین اغواگریهای امپریالیسم جهانی پیوسته باید که با شدت و حدت با امپریالیسم جهانی درگیر شوند. و در هر جا و در هر زمان به امپریالیستها و مزدورانشان و دیگر نیروهای ارتجاعی موجود لطمات جدی و سختی را وارد آورند. تنها راه ممکن برای قطع سلطه امپریالیسم مبارزه منسجم خلقهای افغانستان تحت رهبری طبقه کارگر بر ضد امپریالیسم و دست نشاندگانش برای برقراری دولت دموکراتیک نوین است.



مفهوم اساسی

دو روز بزرگ و تاریخی طبقه کارگر

روزهای هشتم مارچ و اول می

و جایگزین کردن آن با نظامی نو که عاری از مناسبات غارتگرانه کنونی باشد.

ما از این روزها می آموزیم که باید برای اعاده حقوق خویش به پا خیزیم و آنانی را که به پایداری حقوق ما مشغولند را به مصاف بطلبیم. به مصافی سخت و خونین، زیرا حق دادنی نیست بلکه گرفتنی است.

ما نمی خواهیم کسانی که ما را غارت میکنند و زندگی را بر ما تیره و تار ساخته اند با برگزاری جشن در این روزها به تجلیل از ما بپردازند. این فریبکاران و غارتگران تاریخ بدانند که کارگران جهان اعم از زن و مرد در اتحاد با دیگر اقشار تحت ستم، حاکمیت زشت و پلید آنها - سرمایه داری را - با تمام زشتی هایش به زباله دان تاریخ سپرده و جهان نوینی را میافرینند.

هشتم مارچ و اول ماه می دو روز بزرگ تاریخی طبقه کارگر است. ستمکشان جهان در این روزها با ایمان به نیروی خود در مقابل دشمنان خویش، بهره کشان و ستمگران صف آرایی میکنند. در این روزها اصلاً چیزی بنام ستایش از کار کارگران آنطور که سرمایه داری میگوید مطرح نیست بلکه اساساً این حرکت انقلابی شان برای تغییر جهان است که برای طبقه ما مورد اهمیت و توجه قرار دارد. و همین نکته است که این روزها را برای کارگران و دیگر زحمتکشان یدی و فکری جهان اینچنین برجسته ساخته است.

امپریالیستها که سکاندار اصلی نظام حاکم هستند بیشترین ترس را از نیروی مبارزاتی کارگران و دیگر محرومان جهان دارند. اینان با رذالت های بیشمار خویش پیوسته میکوشند تا به هر نحو ممکن جلو این نیروی عظیم رهائی بخش را سد کنند.

و برای رسیدن به این هدف شان پول های زیادی را مصرف مینمایند. رسانه هایشان با صرف هزینه های زیاد خصوصاً در این مورد میکوشند تا مفاهیم اساسی روزهای بزرگ طبقه کارگر و دیگر ستمکشان را برای نسلها وارونه نشان بدهند و بهر طریق ممکن از بار مبارزاتی این دو روز بزرگ با برگزاری مراسمی صرفاً تجلیلی بکاهند.

روزهای هشتم مارچ و اول ماه می از این زمره اند. این دو روز برای طبقه کارگر و دیگر ستمدیدگان روزهای طلایی و برای غارتگران روزهای وحشتناکی هستند.

خلقهای تحت ستم جهان بر پایه مفاهیم اساسی این روزهای تاریخی به میدان می آیند و هرگز فریب فریبکاران را نمیخورند.

ما همه ساله در این روزها مراسمی خاص برگزار میکنیم، اعلامیه میدهیم و در وصف این روز به تدویر کنفرانسها پرداخته و برای ایجاد تجمعات فراخوان میدهیم.

براستی مفهوم اساسی این روزها چیست؟ و چرا ما چنین میکنیم؟ آیا این کار به یک عرف مبارزاتی بدل شده است و یا اینکه تبدیل به عادت گردیده است؟

و از سوی دیگر دشمنان ما چرا از این روزها تجلیل میکنند؟ برای پی بردن به مفهوم اساسی روزهای هشتم مارچ و اول می، باید نگاهی عمیق انقلابی بر تاریخچه این دو روز بزرگ طبقه کارگر بیندازیم و ببینیم که انگیزه اصلی وجود آمدن هشتم مارچ روز زن و اول ماه می روز کارگر چیست؟

سرمایه داری برای فریب خلقهای جهان پیوسته میکوشد تا این روزها را بعنوان تجلیل از زنان و کارگران معرفی کند. که گویا زنان و خصوصاً کارگرانی که اینهمه زحمت میکشند و تولید میکنند قابل ستایش اند و باید با اختصاص یک روز برای هر کدام به تمجید و ستایش شان پرداخت. سردمداران نظام به اینطریق مفهوم اساسی این روزها را صرفاً ستایش از زنان و کارگران وانمود میکنند.

وقتی که نگاه عمیق انقلابی مان را بعنوان انسانهای تحت ستمی که خواهان رهائی هستند بر روند مبارزات طبقاتی خصوصاً تاریخچه هشتم مارچ و اول ماه می میندازیم چیز دیگری را مینیم، چیزی که سرمایه داری هرگز حاضر به گفتنش نیست. ستم و استثمار بیرحمانه کارگران (اعم از زن و مرد) و سرکشی و طغیان آنان که هشتم مارچ ۱۸۵۷ و ماه می ۱۸۸۶ نقطه اوج این مبارزات بوده است.

پس روزهای هشتم مارچ و اول ماه می که بعنوان روزهای جهانی زن و کارگر یاد میگردند دیگر روزهایی صرفاً برای تجلیل و ستایش از زنان و کارگران نیستند. مفهوم اساسی این روزها بیان نفرت و انزجار از نظام ستم و استثمار است که کارگران و زحمتکشان جهان را بطور بیرحمانه ای مورد غارت قرار میدهد.

مفهوم اساسی روزهای هشتم مارچ و اول ماه می، قیام است، حرکت است، انسجام و تشکیلات است. تدوین برنامه و هدف است. برنامه و هدفی برای براندازی نظام ستم آفرین حاکم



معادل اسارت و اسارت را بردگی مینامد و حرکت را رهایی و رهایی را زندگی معنی میکند. او شعر آه نه! فریاد! خودش را به این موضوع اختصاص داده است. با هم قسمت پایانی این شعر را در ذیل مرور میکنیم:



فریاد در گلو حبس کردن

اسارت است

اسارت

بردگی ست

و بردگی

سکون.

زندگی حرکت است

و حرکت

زندگی

این است همیشگی!

«سکون»

مفهومی ندارد

لحظه ای بیش نیست.

لب بگشا... لب بگشا و سخنی بگو!

آه نه!...

فریاد!

لب بگشا و سخنی بگو

از دگرگونی ها و خیزش ها...

از تولدی دیگر

از زندگی...

ما قایقرانانیم در مسیر پر تلاطم خیزش ها ...

در طوفان هاست که ساخته می شویم و شکل می گیریم.

ما نوید می دهیم

چگونگی فردا را...

با آه نه....

با فریاد.

بیاد مینا حق شناس

با نگاهی

بر شعر و احساسات این زن مبارز و انقلابی

این نوشته یادبود از مینا را به خلقهای تحت ستم ایران - افغانستان و سراسر جهان، سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان) باران، دوستان، همزمان، خانواده محترم و خصوصاً مادر گرامی و فرزند محترمش داوود تقدیم میکنیم.

بهار امسال را در حالی سپری کردیم که مینا (ستاره، نسترن، ترانه و سوسن) را با خود خصوصاً در صحنه مبارزات انقلابی همراه نداشتیم. مینا زن مبارز و انقلابی، شاعر بزرگ خلق، شیر زنی که برای توده های تحت ستم ایران - افغانستان و سراسر جهان زیست و رزمید. و چه نیک هم زیست و چه نیک هم رزمید.

او شاعر، شاعر خلق، شاعر نبرد، شاعر رویش، شاعر رویش های سرخ و شاعر زندگی و افق های نوین بود. او احساسات پاک و لطیفش را در قالب کلمات چنان زیبا به خوانندگان هدیه میکرد که در آنها زندگی دگرگونه، زندگی خلقی، زندگی نوین، زندگی زیبا موج موج میزند.

مینا را نتوان به خاطر نسپرد، آنگاه که عشقی بزندگی زیبا در دل و جان موج زند و روح انسانی را به نفرت از زشتی ها متلاطم گرداند.

مینا در سراسر عمر پربارش لحظه ای هم در برابر غارتگران زندگی سکوت نکرد. او با حفظ حضور گرم خویش در میدانهای نبرد پیوسته تا به لحظه آخر فریاد زندگی را سر داد. او فریاد زنان و مردان تحت ستم ایران - افغانستان و سراسر جهان بود.

مینا ضرورت مبارزه را در شعر لطیفش که سرشار از زندگی است بخوبی بتصویر میکشید و آنرا در برابر دیده گان خلقها قرار میدهد. او با سکوت به مبارزه بر میخیزد و فریاد را فریاد و با فریاد خویش ستمدیگان را از سکون به حرکت دعوت میکند، او سکون را



ما باز می گردیم

اشعار مینا سرشار از زندگی است، و زندگی یعنی حرکت و حرکت یعنی مبارزه و مبارزه یعنی راه رسیدن به رهائی و رهائی یعنی زندگی نوین. این مسیر نجات خلقها در اشعارش بخوبی و روشنی ترسیم شده است.

مینا با ایمان راسخی که به نیروی خلقها و انقلاب دارد. در واقع خلقها و انقلاب و انقلابیون را در شعرش شکست ناپذیر میخواند.

او انقلاب را جهانی و خلقها را یک پیکره چنان وسیعی میداند که نیروی ناتمام در خود برای پیشبرد مبارزه در همه اوضاع و احوال دارد.

او در شعرش به نام ما باز می گردیم نیروی لایزال خلق را آنچنان که باید تصویر کرده است.

او که خود از فرزندان صدیق خلق است به دفاع از یاران و همزمان بخون نشسته اش بعنوان قهرمانان خلق میپردازد و نوید بازگشت به مبارزه را میدهد.

این بازگشت به مبارزه را مملو از احساسات انقلابی انترناسیونالیستی میگرداند، آنچنان که خود در عمل مبارزاتی اش در طی سالها آنرا به اثبات رساند.

او با این روحیه عالی انترناسیونالیستی اش از آمل به کردستان و آنجا به پرو و از پرو به نیال و باز به ترکمن صحرا حرکتش را نشانی میکند.

او در شعرش و در این سفر مبارزاتی اش پیوسته از رشد سخن میگوید و از رهائی مژده میدهد.

او به اینطریق از فردای مبارزه میگوید. از عام شدن مبارزه، از اشتراک وسیع توده ها در میدان مبارزه سخن میزند و پیوسته نوید بازگشت و پیروزی در خود دارد.

او در این شعرش قهرمانانه شکست را شکست میدهد.

ما باز می گردیم شعر است ماندگار، آنرا با هم میخوانیم:

ستارگانی از آسمان خلق
به زمین کشیده شدند
هنوز کهکشان خلق
لبالب از ستاره است.

شقایقانی
از دشت بی کران توده
به خون نشستند

اما چه باک
از هر قطره خونشان
هزاران جوانه برست.

خفاشان شب پرست
مگر نمی دانند که نطفه ما
در مسیر پر تلاطم خیزش ها
در آمل

با خون و باروت بسته شد

و امروز به گل نشست؟

قسم به خون پاکتان

ما ریشه در ریشه

خواهیم شد

و از آمل تا کردستان

از پرو تا آمریکا

از نیال تا ترکمن صحرا

رشد خواهیم کرد!

رشد خواهیم کرد

تا ریشه همه خفاشان شب پرست

و جغد های کور دل را بخشکانیم.

امروز سرودتان

که سرود رهایی ست

در کوه های هیمالیا به گوش می رسد

فردا

و فردا سرود ما

سرود زنان شالیکار

و دخترکان قالیباف

خواهد شد



قسم به خون سرختان

که پرچم رهایی کارگران و زحمتکشان است

در هر کوچه و برزنی

افراشته خواهیم کرد

ما باز می گردیم

تا با آتش و تندر و گلوه

زیباترین نغمه را

نغمه کنیم

ما باز می گردیم

ذره ذره

زندگی نوین

عشقی نوین

خنده نوین

و نفرتی سخت دیرینه را

در بطن هر زمین خشک

در دل هر خروش رود

در هر وزش باد

بر لبان کودکان

دست پینه بسته دهقان

و بازوان کارگران

خواهیم کاشت

ما باز می گردیم

و در دل اقیانوس توده ها

جای خواهیم گرفت

و پرچم و تفنگ و کتابمان

از آن توده ها

و توده ها از آن ما.

ما باز می گردیم

در سپیده دمان جنگ خلق

باز می گردیم!

مینا آرزوها و خواسته هایش را در شعرهایش به ظرافت خاصی چنان هنرمندانه میاراید که روح و روان و جسم و جان انسان را از بوی خوش و طراوت و تازگی زندگی نوین آکنده میسازد.

مینا براستی که فرزند خلق است. او همه چیزش در اشعار زیبا و لطیف و با طرواتش خلقی است. شعرش سرشار از زاینده گی و رویش، سرشار از همه آن چیزهایی که امروز، ما همه آرزویش را داریم.

مینا در شعر ماندگار دیگرش به نام انتظار از انتظارش میگوید. اما، او ناگهان ترک انتظار میکند. او حرکت خود را بسوی آرزوهایش میآغازد. آرزوهایی نه فردی، نه شخصی، و نه منتج از نوعیت زندگی خصوصی امروز. بلکه آرزوهایی از نوعی دیگر، آرزوهایی اجتماعی، جمعی، آرزوهایی منتج از نوعیت زندگی اجتماعی نوین که دیگر فرد و خواسته های فردی اش در آن جایی ندارد. و همه چیزش در جمع و منافع جمعی خلاصه میگردد.

مینا در این شعر بعد از شکستن انتظارش، سفرش را از یلدا شبی سرد می آغازد و در پس این راه دراز تا به آنجا میرود که زمزمه های سحر را میشوند.

او با کوله باری از درد و قلبی پر امید از عمق تاریکها به روشنائیها، از زشتی ها و ناپاکی ها به زیبائیها و پاکی ها می آید. زیرا میخواهد که کوله بارش پر از شادی، پر از نان، پر از دوستی، آزادی، پر از برابری باشد تا به هر کس به اندازه نیازش تقدیم کند.

مینا در شعرش از بزرگی و حرمت زن میگوید، از مسئولیت سنگین انسان یاد میکند. و از شانه هایمان میگوید که توان کشیدن این مسئولیت سنگین را دارند و از دستهایمان مینویسد که توان آن را می یابند، تا تقسیم کنند به هر کس به اندازه نیازش!



جهانیکه مینا میخواهد جهانی است که هرکسی به قدر نیازش از داشته ها و امکانات آن برخوردار باشد. نه اینکه معدودی از سیری بترکند و بسیاری دیگر از گرسنگی به مرگند. جهانیکه بهشت برین اقلیتی غارتگر شده است بقیمت زندگی جهنمی اکثریتی که غارت شده اند، جهان مینا نیست.

شعر لطیف مینا شعریست که لطافت شاعرانه وی را بخوبی به خواننده انتقال میدهند آنهم از نوع لطافتی که سرشار از مبارزه است، سرشار از پویندگی و پویایی، سرشار از رویش های سرخ و افق های نوین.

شعر انتظار وی را با هم میخوانیم:

انتظار

بر بلندی شب ایستاده ام
در آن سوی کوه ها،
به افق سرخ زندگی

و دشت های پر بار
چشم دوخته ام.

من از سیاهی شب

کنده شدم

- به سان شب از روز -

و انتظار بر آمد

خورشیدی نو

خورشیدی که بی دریغ

گرمی بخشد.

من از حس بهار

و جوشش جوانه ها

سرشارم

آشنایم به خیزش جنگل

و ایستادگی سروهایش

وقتی که تبر

از خون سبز درخت

باده می نوشد

و به خون جنگل

دندان تیز می کند.



می آیم
از راهی دراز
در یلدا شبی

سرد

و زمزمه های سحر را می شنوم.

می آیم.

با کوله باری از درد مادرانم

کوله باری به ارث مانده

وا گذاشته بر دوشم

از سیاهی شب می آیم.

ای رفیق!

ای همدرد!

می آیم

از میان صورتک های هزار چهره

از میان قلب های چوبین

از فضای سرد و یخ زده

می آیم!

فضایی که چشم های آدم

شیشه های بی رنگ را ماند

که زر و زور و تزویر

آن را رنگین می کند.

من از آلودگی های این شب سیاه

دامن خود را پاک می کنم.

می آیم

از سرزمین قناری های در قفس محبوس

از ماهی های سرخ

در تنگ بلور

از آدم های بزرگ

با قلب های کوچک

قلب هایی که فقط برای خود می زند

و فضای تنگ و کوچکی را گرم می کند

می آیم.



می آیم
با کوله باری از درد
قلبی پر امید
مرا دریاب
ای دوست
ای همدرد!
می خواهم
کوله بارم پر از شادی باشد

پر از نان
پر از دوستی
آزادی
پر از برابری

به وسعت
بی کران

به بزرگی و حرمت زن
و به سنگینی مسئولیت انسان.

شانه هایمان
توان آن را دارند
و دست هایمان
توان آن را می یابند،

برای تقسیم آن
به هر کس به اندازه نیازش!

این اولین بهار طبیعت بود که مینا این زن مبارز و انقلابی، این زن قهرمان، این زن به تمام معنی خلقی و این زن عاشق زندگی نوین دیگر در میان انقلابیون و در صحنه مبارزاتمان بر ضد امپریالیسم و ارتجاع حضور نداشت. او رفت، اما همانطور که در شعر ماندگار و همیشه جاویدش شعر ما باز میگردیم خاطر نشان ساخته است، او دوباره باز میگردد. و نمیتواند که باز نگردد، زیرا او هر واژه اش را، هر کلمه اش را و هر پارچه و قطعه احساسش را در قالب نظم و نثری نوین و خلقی در میان خلقها و توده های تحت ستم ایران - افغانستان و سراسر جهان بذرافشانی کرد و سپس رفت. آری، او باز میگردد، و اینبار در وجود هزاران مینای دیگر باز میگردد. زیرا از هر بذری که او افشاند است هزاران مینای دیگر دوباره متجلی خواهند شد. او خود رفت، اما بذرهایش را برای رویش های سرخ در زمین حاصلخیز خلقها باقی گذاشت.

کتاب از شکوفه های درخت تن نوشته مینا را حتما از سایت سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان) تهیه کنید، آنرا بخوانید و در میان دوستانتان پخش نمایید. مینا در این کتاب با ظرافت و طراوت بهارگونه خودش راه رسیدن به رهائی را برای هر خواننده تحت ستمی ترسیم می نماید. این کتاب برآستی که شکوفه های درخت تنی میباشد که بارآوری اش مایه صد امید است. مایه صد افتخار، افتخاری برای خلقها، خلقهایی که برای رهائی شان این درخت را در میان خود اینگونه پروریده اند و بار بار نیز خواهند پرورانید.

یادش گرامی و راهش پر رهرو باد
جنبش زنان تحت ستم افغانستان - فریاد

بهار ۱۳۹۰





هیزل دیکنز خواننده زنان کارگر امریکا!

خواننده موسیقی محلی آمریکایی (Hazel Dickens) «هیزل دیکنز در ۲۲ اپریل ۲۰۱۱ در اثر عوارض ناشی از ذات الریه در سن ۷۵ سالگی درگذشت. او که در سال ۱۹۳۵ در خانواده ای کارگری در ایالت ویرجینیا به دنیا آمده بود، از اولین سالهای کودکی با درد و رنج زندگی طبقه کارگر از نزدیک آشنا شد. وی زندگی خود را در خانواده ای ۱۳ نفره که بسیار فقیر بوده و اجباراً در یک خانه یک اتاق خوابه زندگی می کردند آغاز نمود. برادرهای او کارگر معدن بودند و خواهرش در خانه مدیر معدن کلفتی می کرد. وقتی که در دهه ۱۹۵۰ صنعت زغال سنگ دچار افت شد، خانواده هیزل نیز مانند هزاران کارگر اخراج شده در ایالت های جنوبی، برای پیدا کردن کار به مناطق صنعتی شمال آمریکا نقل مکان کرد. در آنجا هیزل نیز به کارگری در کارخانه ای مشغول شد. او بعدها که به هنر روی آورد و به خواننده مشهوری تبدیل شد، در مصاحبه های متعددی خاطرات آن سالها را بازگو کرده و از دشواری های زندگی کارگران صحبت کرد. به عنوان مثال در مصاحبه ای گفته بود که «حقوق کارگران در آن زمان آنقدر ناچیز بود که بعد از خرید مواد غذایی مورد نیازمان، دیگر پولی در جیبمان نمی ماند. بخصوص ما که کارگران نوجوانی بودیم، حتی پول ارزان ترین تفریحات مخصوص جوانان، مثل سینما رفتن را هم نداشتیم.» او در مصاحبه های خود در مورد کارگران زن و «مزد بسیار ناچیز آنها که فقط نان بخور و نمیری را تأمین می کرد، و بخصوص حقوق نابرابر و بسیار اندک آنها نسبت به کارگران مرد» و درباره تن دادن کارگران به این بیعدالتی ها، به دلیل ترس از بیکاری، به کرات صحبت کرده است.

هیزل فعالیت هنری خود را در دهه ۱۹۶۰ با خواندن آوازهای محلی بسیار پرشوری در وصف زندگی پر رنج و درد کارگران معادن و بخصوص زنان کارگر منطقه آپاچی، آغاز کرد.

تعلق او به خانواده ای کارگری، خود کارگر بودن و در نتیجه شناخت واقعیت های مربوط به زندگی کارگران، تأثیر عمیقی بر زندگی هنری هیزل گذاشت. بطوریکه او توانست این تأثیر را در کار هنری خود دخالت دهد و به همین دلیل وی به یکی از بهترین خواننده های موسیقی محلی آمریکا که برای طبقه کارگر و در وصف زندگی پر درد و رنج آنان می خوانند، تبدیل شد. او خود در این رابطه گفته است که «اگر انسانی مذهبی بودم، مذهب من احساسات عمیقی می بود که نسبت به طبقه کارگر دارم.»

پس از مدتی که از شروع کار هنری هیزل گذشت، با یک خواننده روشنفکر دیگر به نام «مایک سیگر» و همسر او «آلیس جرارد» آشنا شد و با آنها به همکاری پرداخت که منجر به ارتقای کار هنری او گشت. «مایک سیگر» به دلیل مخالفت با جنگ کره، به بالتیمور تبعید شده و مجبور به کارگری در بیمارستان مخصوص مسلولین شده بود. او و برادرش «پیت سیگر» از خواننده های مردمی و روشنفکر امریکا بودند. یکی از زیباترین آوازهایی که هیزل و آلیس با هم خواندند، ترانه «پرنده کوچک زیبا» است. در این آواز که به شکلی سمبولیک در وصف کارگرانی سروده شده که تلاش می کنند خود را از رنج و مشقت زندگی کارگری خلاص کنند، هیزل با صدای زیبایش می خواند:

«پرواز کن پرنده کوچک زیبا،

...

پرواز کن فراتر از کوهستان تاریک،

پرواز کن به آنجا

که آزاد شوی

آزادی ای ابدی

پرواز کن! پرواز،

ای پرنده کوچک زیبا

پرواز کن،

دور، دور، پرواز کن

تا به آنجا

که دیگر نمی وزد

باد سرد زمستانی»





او در ترانه های خود از رنج های بی شماری میگوید که خانواده های کارگری در زندگی دارند. او همچنین رنج های کارگران جوانی را توصیف نموده است که با این که زندگی خود را با عشق شروع می کنند ولی در اثر فقر اقتصادی و مشکلات مالی از هم می پاشد.

از آنجا که بسیاری از ترانه های هیزل در مورد زنان کارگر است، برخی ها ادعا می کردند که او یک فمینیست است. اما هیزل همیشه این موضوع را انکار می کرد. به عنوان مثال در مصاحبه ای با یکی از مجله های مخصوص زنان هنرمند، در این رابطه توضیح داد که «برخلاف خیلی از افراد، من نمی توانم درد و رنج زنان طبقه کارگر را از مردان طبقه کارگر جدا کنم. می دانم که زنان همیشه زندگی بسیار سختی داشته اند که فکر می کنم تا آینده دور ادامه خواهد داشت. تحت ستم ترین انسانها، همیشه سخت ترین زندگی را خواهند داشت. اما هیچکس راه رهایی را برای ما باز نمی کند، جز خود ما. این (باز کردن راه رهایی از ستم ها) یک جنگ و مبارزه است. بنابراین، من اختلاف و جدایی بزرگی در میان خودمان (در میان زنان و مردان طبقه کارگر) نمی بینم بنابراین، جنگ و مبارزه ما، جنگ و مبارزه ای مشترک است.»

این آواز از زبان کسی خوانده می شود که در پشت «کوهستان تاریک» (سمبل زندگی پر رنج کارگران معادن زغال سنگ) باقی مانده و امید به آینده آن دیگرانی دارد که در تلاش خارج شدن از این شرایط هستند. هنگامی که برادر هیزل که کارگر معدن بود و در اثر سرطان ریه (که بسیاری از کارگران معدن به آن مبتلا می شوند) درگذشت، هیزل این ترانه را به یاد او خواند:

«در خانه فقیرانه ای در اعماق سرزمین رنج ها و گرسنگی ها،

آنجا که مباحثات بیگانه است

با انسان،

بیگانه با

مردی فنا شده.

آنجا که

روح و جان انسان

آلوده به گرد و غبار زغال سنگ است،

تا لحظه آخر،

تا لحظه زوال جسم فاسد شده اش.

و آنجا که هیچ همدمی ندارد،

این مرد تباه شده،

جز ریه سیاه از کار افتاده اش.»

با اینکه هیزل گاهی اوقات رهبران اتحادیه های کارگری را مورد انتقاد قرار می داد، اما همیشه از آنها (بخصوص از اتحادیه کارگران معدن) پشتیبانی می کرد. این نشان می دهد که وی هیچگاه به آن سطح از آگاهی سیاسی و تئوریک دست نیافت که بتواند ماهیت واقعی اتحادیه های کارگری آمریکا را عمیقاً درک کند. با اینحال در ترانه های هیزل چنان احساس واقعی و قابل لمسی در مورد زندگی پرمشقت زحمتکشان وجود دارد که جنبه اعتراضی آنها را حتی از بسیاری از سرودهایی که (در زبان انگلیسی) برای تظاهرات و اعتصابات کارگری سروده شده اند، قوی تر می کند.

همانطور که می دانیم در سالهای اخیر در معادن سراسر جهان، صدها کارگر در حوادث مرگبار بیشماری جان خود را از دست دادند. در همین رابطه امروز ترانه های هیزل که درد و رنج کارگران معدن را به زیبایی توصیف کرده، بیش از پیش در میان کارگران رواج یافته است. این خود نشان می دهد و بیانگر آن است که هنرمندانی که هنر خود را در خدمت طبقات تحت ستم قرار می دهند هرگز فراموش نشده و کارهای ارزشمند آنها همواره با تحسین ستمدیدگان مواجه می گردد.



در تأیید موضعگیری تلویحی

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

نسبت به جنبش زنان تحت ستم افغانستان – فریاد

حزبی که خود را حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان مینامد در ارگان نشراتی اش به نام شعله جاوید در شماره ۲۴ صفحه ۲۴ به بازپخش اعلامیه ما «در تحریم انتخابات پارلمانی» پرداخته و بطور تلویحی موضع خود را نسبت به این جنبش چنین بیان داشته است: «اعلامیه فوق از یک ویلاگ گرفته شده است. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در مورد «جنبش زنان تحت ستم افغانستان» که مسئولیت اعلامیه فوق را بر عهده گرفته است، شناخت مشخص و روشنی ندارد. نشر این اعلامیه در شعله جاوید به مفهوم حمایت اجمالی ما از تحریم دومین انتخابات پارلمانی رژیم پوشاری توسط «جنبش زنان تحت ستم افغانستان» است و هیچ نوع حمایت دیگری از خط حرکی مبارزاتی آن را در بر ندارد. امیدواریم بتوانیم در آینده شناخت مشخص و روشنی در مورد «ج ز ت س ا» بدست آوریم.»

جنبش زنان تحت ستم افغانستان – فریاد Movement of Afghanistan Oppressed Women – MAOW ضمن اظهار سپاس و امتنان از حزب یاد شده به تأیید موضعگیری تلویحی این حزب مبنی بر عدم شناخت تشکیلاتی آنان از این جنبش و نداشتن هیچگونه رابطه و ارتباط تشکیلاتی حتی در حد رد و بدل یک نامه، و عدم حمایت آنان از خط حرکی مبارزاتی جنبش میپردازد. البته این اظهار سپاس و امتنان و تأیید موضعگیری این حزب از سوی جنبش دربرگیرنده بحث تأیید حزب نیست بلکه بمعنی تأیید صداقتیست که از طرف حزب مذکور در واضح ساختن ابهامات موجود پیرامون ارتباط ممکن بین این حزب و جنبش ما صورت گرفته است.

زیرا برای بسیاری این سؤال مطرح بود که آیا این جنبش توسط این حزب رهبری میشود یا خیر؟

عدم ارتباط جنبش زنان تحت ستم افغانستان – فریاد با این حزب حقیقتی بود که ما خود باید قبلاً آنرا اعلام می نمودیم که جنبش زنان تحت ستم افغانستان – فریاد زیر مجموعه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان نمی باشد. و هیچگونه ارتباطی همراه این حزب ندارد.

این حزب اعلامیه ما را بازنشر نموده است. این مربوط به سیاست نشراتی حزب مذکور است و لذا این بازنشر هم از سوی آنان هرگز باعث این نخواهد شد که ما را در مذاقه قضاوت مردم افغانستان و دیگر خلقهای تحت ستم جهان بعنوان مؤیدین این حزب یا غیر قرار دهد. بلکه آنچه‌ای که مهم است مسیر و چگونگی حرکت ما میباشد که ما را مورد تأیید خلقهای تحت ستم بویژه زنان تحت ستم افغانستان قرار میدهد یا خیر.

ما به این حزب کاملاً حق میدهیم که پیرامون ما موضعگیری خویش را داشته باشد، موضعگیریها معمولاً ناشی از خط حرکی است و در مواردی هم ناشی از سلیقه های افراد میباشد. ما از این بابت نه اینکه نگران نیستیم بلکه خرسند هم می باشیم.

ما بر ضد سلطه امپریالیزم و نظام کهنه اش می رزمیم، با ارتجاع در ستیزیم و در راه سازماندهی زنان و مردان تحت ستم افغانستان بر علیه امپریالیزم و ارتجاع میکوشیم. در این مبارزه خود علیه امپریالیزم و ارتجاع به شیوه انترناسیونالیستی عمل می کنیم زیرا خود را بخشی از خلقهای تحت ستم جهان می دانیم و باز نیک میدانیم که نجات ما در همبستگی انترناسیونالیستی ماست.

لیکن جنبش زنان تحت ستم افغانستان – فریاد از هرگونه حرکت ضد امپریالیستی ضد ارتجاعی در کشور، منطقه و جهان حمایت و پشتیبانی می نماید. احزاب و سازمانهایی که از این موضع برخوردار باشند ما خود را با آنها در یک صف میبینیم.

ما در راه مبارزه تنها به تکیه بر خط درست بسنده نمی کنیم بلکه به اهلیت و شایستگی انقلابی افرادی که خود را پیشبرندگان خط می دانند نیز توجه می نمائیم. و بر این باوریم که افراد انقلابی در هر تشکیلاتی و با هر نامی که در جهت خلق دنیای نوین می رزمند پیوسته باید در تحول و دگرگونی انقلابی شخصیت خویش در مسیر رهائی از هر آنچه که آنها را به بند میکشد نیز باشند.

لذا بر این اساس هرگز در مقابل برخوردهای مثبت و منفی که در جریان مبارزه پیش می آید نمی خواهیم که حدود شخصیت و صفات انقلابی خویش را با حس خودخواهی، انفراد منشی، خود بزرگ بینی، خود مرکز بینی و غیره و غیره از دست دهیم.

فریادمان را بلند کرده ایم و میدانیم که هر فریادی بازتابی دارد. بازتابهای فریادمان را بطور درونی به دقت مورد بررسی قرار میدهیم تا به رفع اشتباهاتمان پردازیم. از انتقادات رفیقانه بر خود می بالیم و از توطئه های دشمنان نیز نتیجه می گیریم که مؤثر بوده ایم. ولی خود را در بسیاری موارد ملزم به جواب نمی دانیم و هرگز در مقابل انتقادات به مقابله منفی نمی پردازیم زیرا معتقدیم که اینکار انرژی مبارزاتی ما را به هرز می برد.

جنبش زنان تحت ستم افغانستان – فریاد

جولای ۲۰۱۱



هشتم مارچ

درسی برای همه خلقها

بیاید این روز را برای تجدید پیمان مبارزاتی مان با شکوه تر از گذشته تجلیل کنیم.

مردم ما از خارجیان موجود در کشور بعنوان متجاوزین و از دست نشانندگان آنها بعنوان دزدان و آدمکشان مزدور یاد میکنند. مردم دیگر امروز بخوبی میدانند که اینان چگونه مشغول غارت و چپاولگری هستند. و ازینرو در وجود آنان خشمی چنان عظیم در حال شکل گرفتن است که اگر روزی این آتشفشان خشم سر باز کند دیگر نه از متجاوزین و نه هم از نوکرانشان اثری در این مرز و بوم باقی نخواهد ماند. و تا آن روز زمان درازی باقی نخواهد بود.

زنان کشور ما که در تحت ستم مضاعف قرار دارند بیشتر از هر زمان دیگری امروز از آگاهی های لازم برای متشکل شدن برخوردار شده اند. آنان دیگر بر باورهای خرافی که قبلا اسیر آنها بوده اند اکنون بمقدار زیادی پشت پا زده اند. و نیک میدانند که منافع شان را در کجا و در چه جستجو کنند. آنها این آگاهی های لازمه را در طی سالیان درد و اندوه، مشقت و فقر و مکاره گی و فریبکاری سردمداران حاکم بر کشور آموخته اند. بنابراین زنان و مردان تحت ستم کشور ما با تجلیل از هشتم مارچ همه ساله به تجدید پیمان مبارزاتی خویش میپردازند و با الهام از این روز برای مقابله با غارتگران حاکم بر کشور، خویش را از جهات گوناگون آماده میسازند.

زنان و مردان تحت ستم کشور ما به برگزار کنندگان هشتم مارچ دولتی و انجوائی کنونی موجود در کشور لعن و نفرین میفرستند و خود دور از چشم های ناپاک این بیشرافان تاریخ گرد هم میایند و در مسیر رهائی خود به جمع بندی مبارزات خویش میپردازند.

جنبش زنان تحت ستم افغانستان ضمن گرامیداشت و تجلیل از روز هشتم مارچ تمامی زنان و مردان تحت ستم کشور را به مبارزه بر علیه امپریالیستها و دیگر نیروهای ارتجاعی موجود در کشور بیشتر از پیش فرا میخواند. زنان و مردان تحت ستم کشور باید که صفوف خود را فشرده تر و برای بیرون راندن امپریالیستها و سرنگونی دولت دست نشانده مزدورشان خویش را آماده تر از گذشته سازند. به امید موفقیت و اتحاد هرچه بیشتر زنان و مردان تحت ستم سراسر جهان!

جنبش زنان تحت ستم افغانستان - فریاد

۸ مارچ ۲۰۱۱ برابر با ۱۳۸۹/۱۲/۱۷

هشتم مارچ درسی برای همه خلقهاست. خلقهایی که دربندند و حتی خلقهایی که به رهائی برسند. فرقی نمیکند، این روز همچون دیگر روزهای تاریخی طبقات تحت ستم برای همیشه در تاریخ جهان تا به ابد گرامی و درخشان و آموزنده خلقها باقی میماند.

خلقهای جهان که امروز برای بار دوم در حال آفرینش جهانی خلقی هستند بیشتر از هر زمان دیگری به برگزاری هرچه پرشکوهرتر روزهای تاریخی شان مبادرت میورزند. هشتم مارس یکی از این روزهاست. روزیکه با حرکت اعتراضی زنان کارگر در هشت مارچ ۱۸۷۵ آغاز و در تاریخ مبارزات طبقاتی جایگاه اصیل خودش را پیدا کرد.

زنان و مردان تحت ستم جهان بدور از ایده هایی فیمینیستی که ریشه ای بورژوائی دارند با هم این روز را جشن میگیرند و یاد و خاطره جانباختگان این روز را که بجای سنت های کهنه سکوت و سکون، سنت های نوین فریاد و حرکت را با مایه گذاشتن از جان خویش پایه گذاری کردند گرامی میدارند.

البته در این میان امپریالیستها و نوکرانشان هم بیکار ننشسته و با بوق و سرنا این روز را جشن میگیرند. و با ادعای های سراسر دروغ شان در صدد فریب خلقها برمی آیند. اما غافل از اینکه خلقهای جهان دیگر امروز فریب اشک تمساح آنان را نخورده بلکه به ریش آنان خواهند خندید. و در مقابل آنها به صف آرائی خویش بیشتر از پیش خواهند پرداخت.

در کشور ما نیز زنان و مردان تحت ستم به حد کافی از آگاهی های لازمه برای حرکت در جهت مبارزه با امپریالیستها و دولت دست نشانده آنها برخوردار شده اند. آنها شب و روز به روشهای گوناگونی تنفر و انزجار خود را از وضعیت موجود در کشور نشان میدهند.

در تاکسی، در بازار، در هر محله و خانه و خلاصه در هر جمعی که بنشیننی میبینی که زنان و مردان ستم دیده کشور ما بطور آشکار و آزادانه و بدون هیچگونه ترسی به افشاء گری پیرامون عملکرد امپریالیستها و نوکرانشان میپردازند.



به یاد نادیا شاعره افغانستانی

مینا حق شناس

واژه ای شکل گرفت

درد در تار و پود تن معنا یافت

جاری شد در رگ

پنهان شد چون حس

همه جا

هر لحظه

در خواب

در بیداری.

لحظه ای که می خندی

تلخ خنده ای شوکران

شوکران درد واژه می شود

و از نوک انگشتانت

با فریاد بر روی صفحه ای از زندگی

شکل می گیرد.

برگرفته: از شکوفه های درخت تن



من زن صد ساله ام

صدها هزار ساله ام

زنی که تمامی رنجها را از هزاران سال پیش کشیده است

در قرون وسطا، مرا چون جادوگری به آتش کشیدند

گاهی بخاطر زن بودنم، در کودکی زنده بگورم کردند

در جای جای این کره خاکی، گاهی بخاطر عشق آتشم زدند، سنگسارم کردند

برای رشادتهایم

برای مبارزاتم

برای آزادی

بخاطر اینکه کارگرم

دهقانم

برای مادر بودنم

برای خواهر بودنم

بخاطر زن بودنم

بدارم کشیدن و تیربارانم کردند

حتا وقتی جلادان میخواستن مرا به دار بکشند، شکنجه ام کردند، تجاوزم کردند و بعد بدارم کشیدند

من زنم، زنی که به اندازه این کره خاکی عمر دارم و رنجها کشیده ام

فریادهایم قرنهاست دل همگان را به درد می آورد

من سفیدم، سیاهم، قرمز و زردم

به هر رنگی که باشم یک زنم، زنی که دیگر نمی خواهد به سان گذشته زندگی کند

زنی که میخواهد دگرگون کند، زنی که دیگر پایبند قوانین شما نیست

زنی که می خواهد آزاد و رها باشد و دیگران را نیز رها سازد

تقدیم به همه زنان ستمدیده جهان



من یک زنم

